



Human Rights Activists in Iran HRAI

خط حکم



پرونده ویژه: بخشش ناممکن آمنه

یاران ناشناخته ام
چون اختران سوخته
چندان به خاک تیره فرو ریختند سرد
که گفت

دیگر

زیست
همیش

شیر بر ستاره ماند

یار اعدام شد کاخ در بیست و سوییم سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی گرامی باد

حقوق بشر و انقلاب ۵۷

در گفت و گو با فرج نگهدار

خاوران اهواز

ژورنالیسم و حقوق بشر

در گفت و گو با نیک آهنگ کوثر

تحلیل روانشناسی اسیدپاشی

خشونت در جامعه ایرانی

اعلامیه استقلال آمریکا



برای تماس یا دریافت نشریه در ایران، هرگونه انتقاد و یشنوهاد، ارسال مطالب و همکاری لطفاً با آدرس peaceline.journal@hrai.info یا شماره تلفن +۹۱۰۱۴۶۲۱۰۶۲۰ (۲۰۲) تماس حاصل نمایید.

ماهنشانه اجتماعی حقوقی خط صلح
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
سردیر: امین ریاحی
همکاران این شماره:
علیرضا کیانی، سارا معتمدی، کیوان رفیعی، دکتر آزاد مرادیان، دکتر الهه زرگر، سیاوش صفوی،
سیما سرحدی، لاله گیلانی، سیاوش روشن

Email: peaceline.journal@hrai.info
Phone: 0012026210146
Skype: peaceline.journal

۳	خاوران اهواز
۵	تابستان ۶۷ و گزارش قاضی رابرتسون در گفت و گو با لدن برومند
۸	فعالیت حقوق بشر زندانی
۹	حقوق بشر، فدائیان اکثریت و انقلاب ۵۷ در گفت و گو با فخر نگهدار
۱۳	لیبی جدید باید به حقوق بشر احترام بگذارد فرد ایبراهمز
۱۳	بعد قدافي قدرت از آن که خواهد بود؟ پائول وود
۱۴	اعلامیه استقلال لاله گیلانی
۱۷	ژورنالیسم و فلسفه علیرضا کیانی
۱۹	ژورنالیسم و حقوق بشر در گفت و گو با نیک آهنگ کوثر
۲۱	برادر جان غزلی از علی اصغر یاغی تبار
۲۲	گزارش آماری نقض حقوق بشر در مرداد نود
۲۵	پرونده ویژه: بخشش ناممکن آمنه
۲۶	خشونت در جامعه ایرانی دکتر الهه زرگر
۳۰	تحلیل روانشناختی اسیدپاشی دکتر آزاد مرادیان
۳۲	آن چه بر «آن ها» گذشت نامه سرگشاده شیرین بهرامی نوا
۳۳	«حق» مقابله به «مثل»



خاوران اهواز

گزارش مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

از محل دفن اعدامیان مخالف جمهوری اسلامی در شهرستان اهواز

از آن نیز سایر اعدامی ها از جمله اعدام شدگان قتل عام ۶۷ در اهواز نیز عموماً در این محل دفن شدند. که در تصاویر ماهواره ای زیر این مناطق مشخص شده است.

اولین گروه های زندانیان سیاسی اعدام شده یا به قتل رسیده در سال ۱۳۶۰ توسط حکومت ایران در فاصله‌ی حدوداً ۳ کیلومتری ضلع شرقی بهشت آباد به موازات جاده منتهی به پارک جنگلی فولاد دفن شدند. در سالهای پس

«خاوران» ها مناطقی هستند که مدفن تعداد بسیار زیادی از زندانیان سیاسی اعدام شده به دست حکومت جمهوری اسلامی در محدوده زمانی سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ می باشند. در اقصی نقاط ایران چنین مناطقی یافت میشود که نقطه اشتراک آنها متروک بودن، نداشتن نام و نشان، نبود سنگ و مقبره و در برخی موارد وجود گورهای دسته جمعی در آن هاست. «خاوران» ها مورد غضب حکومت هستند به طوری که در طی حدود سه دهه گذشته همواره کمترین نشانه های موجود در آنها تخریب شده، بعضاً اثار شلیک گلوله بر بعضی قبور رویت شده و همینطور در مواردی حکومت ایران به تغییر کاربری این مناطق دست زده است. «خاوران» ها «سند بر جسته جنایت علیه بشریت» هستند، جنایتی که به امریت حکومت و مسولان وقت جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت.

در این رابطه برای تنویر افکار عمومی و حفظ اسناد «جنایت» صورت گرفته تا زمان دادرسی به این واقعه، مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران در کنار سایر نهادهای حقوقی بشری به شناسایی و معرفی این مناطق اقدام می نماید. این نوشتار اختصاص دارد به خاوران اهواز همراه با تصاویر مربوطه.

خاوران اهواز

از اوایل سال ۱۳۶۰ که اعدام افراد وابسته به گروه های سیاسی مخالف حکومت جمهوری اسلامی در اهواز، همچون سایر شهرها آغاز شد، حاکمیت ایران این افراد را در گورهایی نزدیک به گورستان عمومی اهواز که بهشت آباد نام دارد دفن کرد.

گورستان بهشت آباد که در ضلع جنوب شرقی اهواز قرار دارد، در سال ۱۳۶۰ تقریباً خارج از شهر بود و در مجاورت آن باغ های سیفی و نخلستان قدیمی شهر و نیز محله‌ی فقیرنشینی به نام خرسی قرار داشت.





دسترسی به این محل با دشواری های فراوان صورت می گیرد.

در این رابطه در سال ۱۳۷۵ اتحادیه تعاونی های مسکن استان خوزستان شروع به آماده سازی زمین های اطراف این محل جهت ساخت و ساز نمود که تا کنون کمتر از ۴۰ درصد پیشرفت کار داشته اند.

همینطور در سال ۱۳۷۶ شهردار وقت اهواز عباس هلاکوبی که سابقه عضویت در نهادهای امنیتی داشت، طرح تبدیل این گورستان به فضای سبز! را مطرح نمود اما به دلیل آنکه خاک منطقه بیش از حد نامناسب و دسترسی به آن نیز دشوار بود این طرح عملآپس از سه سال کنار گذاشته شد.

در سال ۱۳۸۰ نیز سازمان مسکن و شهرسازی اهواز تحت عنوان طرح های جدید شهری شروع به طراحی،



جهت ساخت و ساز نمود اما از آنجا که سازمان مسکن و شهرسازی نتوانست با مالکین این املاک که از قدیم صاحب سند بودند به توافق برسد، این طرح نیز نیمه تمام رها شد. در کنار تمام تلاش های صورت گرفته برای از بین بردن این محل در حال حاضر شهرداری اهواز تمامی نخاله های ساختمنی را در این گورستان بی نام و نشان تخلیه می کند، این اقدام باعث شده که دسترسی به این مزارها روز به روز دشوارتر شود و آثار وجودی آن نیز رو به نابودی برود. به ویژه در دو فصل پاییز و زمستان که بارندگی زیاد شده و آب های سطحی نیز راه خروج ندارد وضع به مرائب بدتر می شود ، به گونه ای که تقریباً شش ماه از سال آب تا نیمی از مزارهای مرتفع سیمانی جمع شده و سبب نشست و تخربی بیشتر آنها می شود. تصاویری از این محل در پی می آید.





تابستان ۶۷ و گزارش قاضی رابرتسون

در گفت و گو با لادن برومند

در بیست و سومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در ایران و در شرایطی که هنوز ابعاد این فاجعه انسانی روشن نشده، مسئولین کشتار و مطلعین این جنایت سکوت پیشه کرده اند، به خانواده های قربانیان اجازه سوگواری داده نمی شود و سازمان های بین المللی واکنش شایسته ای در قبال این حمام خون اتخاذ نکرده اند با خانم لادن برومند، از مسئولین بنیاد عبدالرحمان برومند به گفت و گو نشسته ایم. آن چه در ذیل می آید پرسش و پاسخی است پیرامون پروژه تحقیقی کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ که بنیاد عبدالرحمان برومند آغاز گر آن بوده است.

آنرا در زمرة وظایف خود شناخت و به این نتیجه رسید که، قدم اول برای کمک به بازماندگان، شناخت کم و کیف و ابعاد این جنایت و تعریف حقوقی آن توسط یک حقوقدان کارشناس حقوق بشر است، زیرا بدون یک تحلیل حقوقی از واقعه، امر دادخواهی میسر نخواهد شد. تأثیر طرح مربوط به کشتار ۱۳۶۷ در فرآیند دموکراسی و حقوق بشر چند گانه است. همانطور که می دانید، قوه قضائیه ستون فقرات دولت است، نه تنها به این دلیل که مکانیسم حل دور از خشونت اختلافات بین شهروندان را فراهم می کند، بلکه برای اینکه قوه قهریه جامعه از طریق احکام صادره از طرف این قوه اعمال می شود. و بدون یک نظام قضایی سالم و یک رویه قضایی مبتنی بر حقوق بشر، دموکراسی توهمنی بیش نیست. تحلیل این فاجعه توسط یک حقوقدانان مجرب و کارشناس حقوق بین الملل، طبعاً منش و روش قضایی حاکم بر جامعه ایران را زیر ذره بین حقوقدانان برد و با نقد رویه قضایی که منجر به این کشتار شد نظام قضایی ایران را از منظر حقوق بشر به نقد می کشد. و این امر بدون تردید در مباحث حقوقی و رشد فرهنگ حقوق بشر در کشورمان تأثیر خواهد گذاشت. یکی دیگر از ابعاد این جنایت اصل آزادی اندیشه و مذهب است که کشتار ۱۳۶۷ نفی مطلق این آزادی بوده است و باز بحث حقوقی در مورد این کشتار آزادی اندیشه و مذهب را در سطح جامعه مطرح کرده و ما امیدواریم که حول

احکام خفیف تر محکوم شده بودند و بسیاری از آن ها، بر اساس همین نظام قضایی، نه تنها نمی باشد کشته شوند بلکه باید آزاد می شدند؛ روال قضایی پلید و اغتشته به شری که در پیش گرفته شد، بدین صورت که زندانیان از اینکه دوباره محاکمه می شوند آگاه نشدن و نمی دانستند که جانشان در گرو پاسخی است که به هیئت های سه نفری مرگ خواهند داد؛ این که اتهام هر قربانی نه در رابطه با اعمال که صرفاً به دلیل عقاید سیاسی و مذهبی اش بود؛ و دیگر این که آمران، مباشران و مجریان این کشتار هرگز حقیقت کشتار را بر ملا نکرده و تا به امروز آن را انکار می کنند؛ این که خویشان قربانیان از حق دانستن حقیقت، عزاداری و خاکسپاری عزیزانشان تا به امروز محروم بوده اند؛ و بالاخره این که در سال ۱۳۷۷ حکومت دست به تخریب بخشی از گورهای جمعی در گورستان خاوران زده و امکان نیش قبر و شناسایی اجساد از طریق آزمایش های ژنتیکی را کم کرده و در پی از بین بردن آثار جرم است؛ این عوامل همه از این کشتار یک پدیده ویژه ای ساخته اند که نمایانگر شر مطلق در عرصه سیاسی و حقوقی یک جامعه می شود. بر جامعه ای که در آن چنین فاجعه ای رخ می دهد واجب است که واکنش نشان دهد. گفتن حقیقت، تصدیق ظلم، دلجویی از بازماندگان قربانیان و کمک به دادخواهی آنان از جمله این واکنش هاست. به عنوان یک عضو جامعه مدنی ایران بنیاد عبدالرحمان برومند پژوهش و کشف حقیقت در مورد این کشتار و همدردی با بازماندگان و یاری به

خانم برومند به عنوان نخستین سوال، لطفاً بفرمایید اساساً چرا پرونده قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را آنقدر بر جسته دانسته اید که اثری زیادی از فعالیت های بنیاد برومند را وقف این موضوع کردید، تاثیر مستقیم این کوشش در فرآیند دموکراسی و حقوق بشر برای جامعه ایرانی از نظر شما چیست؟

همانطور که اطلاع دارید، هدف بنیاد برومند از بدو تأسیس، ایجاد یادبودی برای همه افرادی بوده است که در جمهوری اسلامی ایران اعدام یا ترور شده اند. وقتی می گوییم همه منظورمان تنها فعالان و مخالفان سیاسی نیست. از نظر بنیاد هر کس با هر اتهامی، اعم از جرایم عادی یا سیاسی یا مذهبی که کشته شده است قربانی است، نه به دلیل اینکه بر عقاید یا رفتارش صحه می گذاریم، بلکه به این دلیل که در سیستم قضایی جمهوری اسلامی ایران، یک دادرسی عادلانه مقدور نیست و متهمان از حقوق یک متهم و تشریفات حقوقی ناظر بر یک دادرسی منصفانه محرومند. طبعاً با چنین هدفی یکی از نخستین فجایعی که ما در بدو تشکیل بنیاد با آن رویرو شدیم کشتار مخفیانه زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ بود. ابعاد این کشتار که در طی حدود دو ماه، منجر به از نابودی نزدیک به چهار هزار انسان شد؛ این که قربانیان این کشتار افرادی بودند که پیش از آن در همین سیستم قضایی جمهوری اسلامی ایران به

آن دوباره بحثی جدی در عرصه عمومی صورت پذیرد.

لطفا خوانندگان را بیشتر با آقای قاضی جفری رابرتсон آشنا کنید و بفرمایید چرا ایشان را شایسته برعهده گیری یک مسولیت برجسته در این گزارش دانستید؟

قاضی رابرتсон شهروند استرالیایی است که در لندن زندگی می کند. و از دیر باز با سازمان عفو بین الملل به عنوان وکیل همکاری می کرده است و از طرف آن ها تحقیقاتی در کشور های موزامبیک، چکسلواکی، مالاوی و افغانستان انجام داده است. او همچنین مواردی را در دادگاه اروپایی حقوق بشر پیگیری نموده و نقش فعالی در مرحله استیناف دادگاه کیفری سازمان ملل برای رسیدگی به جنایات سیرالئون داشته است. ما با او از طریق کتابش، [\[۱\]](#)جنایت علیه بشریت، مبارزه برای عدالت جهانی [\[۲\]](#)آشنا شدیم. در این کتاب رابرتсон بر لزوم دادخواهی و پیگرد قضایی در سطح بین المللی علیه نظام های خشن و ناقض حقوق بشر تأکید می کند. او در ضمن وکیل سلمان رشدی نیز بوده است که توسط آقای خمینی، به دلیل نوشتن کتاب آیه های شیطانی، محکوم به مرگ شد. این تجربیات و چهره برجسته وی در میان کارشناسان حقوق بین الملل، و قلم شیوا و سادة او که از استفاده از سبک خشک حقوقی پرهیز می کند، بدون اینکه به استدلال حقوقی اش خدشه ای وارد شود، ما را بر آن داشت که به وی رجوع کنیم و از او بخواهیم که کشتار ۱۳۶۷ را از منظر حقوقی تعریف نموده و راه کار های موجود را بررسی کند.

گزارشی که شما با همکاری با قاضی جفری رابرتсон بعنوان یک حقوقدان برجسته ارایه کردید در نوع خود بی سابقه و جامع بود، لطفا درباره روند کار توضیح بفرمایید که اساسا چطور این پروسه طی شد، منظور جمع آوری مدارک، مستند کردن، بررسی حقوقی و



از کمک مستقیم یا غیر مستقیم بسیاری از زندانیان سیاسی که خاطراتشان را منتشر کرده اند، همچنین از خاطرات آیت الله منظری، و کتاب سازمان مجاهدین خلق در مورد کشтар، و تحقیقات مرکز اسناد حقوق بشر ایران که در نیوهیون مستقر است نیز استفاده کرده ایم و در گزارش اقامی رابرتсон به این متون اشاره شده است. و واقعاً باید از همه زندانیانی که خاطرات خود را نوشتند اند و یا حاضر شدند با قاضی رابرتсон مصاحبه کنند قدردانی کرد. چون صحبت کردن در مورد چنین فاجعه ای برای بازماندگان کار آسانی نیست ولی آن ها برای دوستان از دست رفته خود سختی این کار را به جان خریدند.

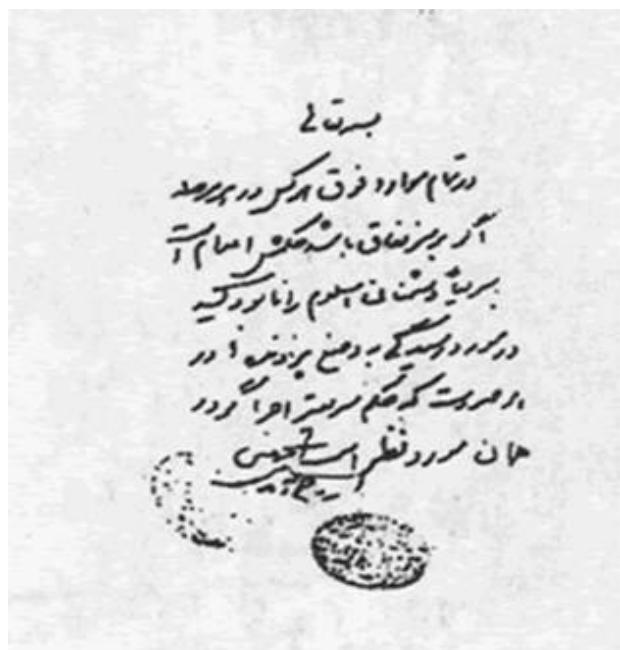
گفته میشود در سال ۱۳۶۰ نیز تعداد زیادی زندانی که البته در قیاس با کشتار ۶۷ رقم کمتری را در بر میگیرند به شیوه مشابهی در زندانها تیرباران یا اعدام شدند و مخفیانه به خاک سپرده شدند، تفاوت در کشتارهای ۶۰ و ۶۷ چه بود که شما در گزارش تحقیقی خود آن رالاحظ نکردید؟

در بخش اول گفتگویمان به ویژگی این کشتار اشاره کردم، این که متهمنین نمی دانستند در دادگاهی حاضر شده اند که می توانند حکم مرگشان را صادر کنند. این که این افراد قبلًاً محکمه و محکوم شده بودند. و این که دولت هرگز مسئولیت این کشتار را نپذیرفت در حالیکه در سال ۱۳۶۰ بسیاری از اعدام ها، البته نه همه اعدام ها، رسمًا اعلام می شد. اما به طور کلی پرداختن به جنایتی هولناک، به معنای نفی دیگر جنایات نیست، باید از یک جا شروع کرد. ویژگی های این جنایت عظیم و به خصوص تخریب بخشی از خاوران محرك اصلی اقدام ما شد. از منظر حقوقی نیز نمی توان همه جنایات را یکی شناخت. یک جنایت، با برنامه ریزی خاص، زمان ارتکاب، حیطه جغرافیایی که در آن جنایت انجام می شود، افرادی که در ارتکاب آن دخیل بوده اند و اهدافش تعریف می شود و هویت خاص خود را می یابد. این بدین معنی نیست که اعدام هایی که از

امثالهم است. پس از این که قاضی رابرتсон تقاضای ما را پذیرفت، همکار خود خانم جنیفر رابینسون، که خود حقوقدان طراز اولی است، را به واشنگتن فرستاد. ایشان با کمک پژوهشگران بنیاد مدارک و اسنادی را که در طول سالیان در بیناد جمع آوری شده بود مرور کرد و مدارکی را که برای پژوهش های قاضی رابرتсон لازم بود، اعم از نوشته ها و سخنان مقامات مسئول از بدو تأسیس جمهوری اسلامی، تا شهادت ها و خاطرات زندان زندانیان سیاسی و دیگر اسناد مربوط به این کشتار، گزارشات سازمان های حقوق بشر وغیره را انتخاب نمود. بنیاد این مدارک و اسناد را به انگلیسی ترجمه نمود و همراه با متن فارسی در اختیار قاضی رابرتсон گذاشت که او بتواند خود صحت ترجمه ها را کنترل کند. در عین حال بنیاد فهرستی از کتاب های تاریخی در مورد ایران را برای کمک به قاضی رابرتсон در اختیار ایشان قرار داد که با زمینه تاریخی این کشتار آشنا شنود. ایشان خود نیز مستقلًا تحقیقات تاریخی خود را انجام داد. پس از آن بنیاد با کمک ویژه خانم منیره برادران و آقای ایرج مصادقی ارتباط خانم رابینسون و آقای رابرتсон را با ده ها زندانی سیاسی که از کشتار ۱۳۶۷ جان به در برده و شاهد عینی قضایا بودند تسهیل کرد و آن ها با نزدیک به چهل زندانی سابق یا همسران بازمانده قربانیان کشتار شخصاً مصاحبه کرددند. ترجمه این مصاحبه ها را نیز بنیاد به عهده گرفت.

بنیاد برومند چه میزان زمان صرف این پروژه کرده و آیا از همکاری سازمانهای دیگری نیز در تهیه این گزارش بهره برده است؟

از هنگام شروع این طرح، اوایل سال ۲۰۰۹ میلادی، تا به امروز می توان گفت که دست کم دو تن از همکاران بنیاد تمام وقت روی این طرح کار کرده اند و یک یا دو مترجم نیز در این مدت به ترجمه اسناد و شهادتname ها پرداخته اند. ترجمه متن کامل گزارش نیز پایان یافته و ما امیدواریم بتوانیم تا چند هفته دیگر آن را در اختیار عموم قرار دهیم. ما البته



فتواهی آیت الله خمینی که به موجب آن هزاران نفر از زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ در ایران اعدام شدند

در صورتی که نکته یا توضیح خاصی دارید بفرمایید.

فعالیت های مجموعه فعالان حقوق بشر، گزارشگران حقوق بشر و دیگر سازمان هایی که در داخل کشور با شجاعت و پشت کار به دفاع از حقوق بشر می پردازند، برای ما که از راه دور، در سی سال اخیر، دغدغه حقوق بشر داشته ایم، بشارتی تاریخی بوده و افقی از امید را برویمان باز کرده است. موجودیت این سازمان ها شاهدی است بر اینکه جامعه مدنی ایران و نسل جوان به مسئولیت خود در تصدیق ظلم و بر ملا ساختن حقایق پی برده است. اعضای جامعه مدنی با کمک یکدیگر به تدوین کارنامه خشونت دولتی سی ساله در ایران می پردازند و این کارنامه در مقطع تاریخی گزار به دموکراسی، نه تنها برای ایجاد آشتی ملی و دلجویی از قربانیان به کار خواهد آمد، بلکه برای دادخواهی و پیگرد قضایی آمران و عاملان این خشونت نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت، و موضوع بخشی عمومی در باره حقوق سیاسی و قضایی شهروندان و اصلاحات مورد نیاز کشور خواهد شد. کلام آخر من ادای احترامی است از سوی سبکباران ساحل ها به جوانانی که در شب تاریک و بیم موج و گردانی چنین حایل با شجاعت به دفاع از ارزش های والای انسانی و حقوق بشر برخاسته اند.



خاوران تهران

سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۳ در ایران صورت گرفت؛ یا کشتار غیر نظامیان در کردستان در همان سالها، یا اعدام های بعد از آن؛ تورهای خارج از کشور یا تورهای داخل کشور مورد توجه ما نیستند.

طرح امید با ثبت همه اعدام ها دقیقاً زمینه را برای تحقیقات بعدی فراهم می کند، همانطور که پوششی که در طول پنج سال اخیر سازمان شما به موارد نقض حقوق بشر داده است به بنیاد ما در تکمیل کارمان در امید کمک بسیار ارزنده ای کرده است. هر یک از نهاد های حقوق بشر گوشه ای از این کار عظیم را گرفته و هر کدام خدمات ارزنده ای به فرهنگ دموکراتی و حقوق بشر در ایران می کنند. امید ما این است که در این راه، با حفظ هویت و استقلال خود، بتوانیم یار و همراه یکدیگر باشیم.

بنیاد برومند گزارشی جامع اما در قالب تحقیقی را منتشر کرد، آیا بنیاد برنامه هایی برای پیگیری حقوقی و اجرایی این چنین پرونده ای (کشتار ۶۷) با توصل به نهادهای ذیصلاح یا جامعه بین الملل دارد و اصلاً این موضوع در چارچوب اساسنامه و اهداف بنیاد است؟

بنیاد در اساسنامه خود پیگرد قضایی را پیش بینی نکرده است، ولی امیدوار است که انتشار فارسی این گزارش بازماندگان قربانیان کشتار ۱۳۶۷ را در شناخت حقوقشان و راهکارهای قضایی موجود در سطح بین المللی یاری دهد. هم اکنون گروه ها و نیروهای دیگری هستند که آمادگی خود را برای پیگیری قضایی این کشتار اعلام کرده اند. ما امیدواریم که در این راه گزارش قضایی را بررسیون مورد استفاده شان قرار گیرد.

آیا ایرانیان در اقصی نقاط دنیا و منجمله درون کشور میتوانند شما را در پیش برد بهتر پژوهه هایی که پیگیری میکنید یاری کنند؟ اگر پاسخ شما مثبت است، لطفاً بفرمایید چگونه این امر تحقق می یابد؟

بایته که ما به کمک شما، دیگر سازمان های حقوق بشر و به ویژه خانواده های قربانیان نیازمندیم. همانطور که می دانید «امید، یاد بودی در دفاع از حقوق بشر» پرونده همه اعدام شدگان را به ثبت می رساند، خانواده ها با پر کردن فرم های امید در سایت بنیاد، با دادن اطلاعات بیشتر در مورد عزیزانشان، در مورد دوران زندان و محکمه، در مورد اتهامات، و حتی با تنظیم دفعه های برای آن ها و فرستادن عکس عزیزانشان، نه تنها به زنده نگهداشتن یادشان و اعاده حیثیت به آن ها کمک می کنند، بلکه با تدوین صفحه ای از تاریخ خشونت دولتی در ایران، به ایجاد یک مجموعه پر ارزشی برای تاریخ کشورمان کمک می کنند که فردا برای ساختن ایرانی آزاد و دموکراتیک و به ویژه برپایی نظام قضایی مستقل و سالم ضروری خواهد بود. هموطنان ما می توانند این کار را بدون آشکار ساختن همیشان نیز انجام دهند. مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران از بد و تشکیل، یکی از منابع ما بوده است و طبعاً شما می توانید ما را با تصحیح اطلاعات و تکمیل ان در بهبود کیفیت اطلاعات به ثبت رسیده در امید یاری دهید.

اعضا و همکاران زندانی

مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران



محبوبه کرمی - محکوم به سه سال زندان - محبوس در زندان اوین



مهدی خدایی - محکوم به هفت سال زندان - محبوس در بند ۳۵۰ اوین

نام بعضی نفرات

زوف روحیم شده است
وقت هر دلتگی
سویشان دارم دست
جراتم می بخشد
روشنم می دارد



لاله حسن پور - محکوم به ۵ سال زندان - محبوس در زندان اوین



حسین رونقی ملکی (بابک خرمدین) - محکوم به ۱۵ سال زندان - محبوس در بند ۳۵۰ اوین



ابوالفضل عابدینی نصر - محکوم به ۱۲ سال زندان - محبوس در بند ۳۵۰ اوین



حقوق بشر، فدائیان اکثریت و انقلاب ۵۷ در گفت و گو با فرخ نگهدار

امین ریاحی

بر آنیم تا در هر شماره از خط صلح با یکی از انقلابیون یا تحلیل‌گران مطرح، پیرامون جایگاه حقوق بشر در انقلاب ۵۷ به گفت و گو بنشینیم و نظر وی را حول گفتمان غالب انقلاب و موضوع گیری گروه‌های سیاسی و توده مردم نسبت به حقوق بشر جویا شویم. در این شماره آقای فرخ نگهدار، دبیر فدائیان خلق (اکثریت) پاسخ گوی پرسش‌های ما هستند.

ما، چپ‌ها، مجاهدین یا گروه‌های ملی گرا در سال‌های اول انقلاب آن قدر توان نداشتیم که بتوانیم این چرخش مسیر تحولات را متوقف کنیم. به زبان دیگر اگر ما ارزیابی صحیحی از توان خود داشته و حاکمیت هم توان خود و عرصه‌هایی را که توان کار در آن‌ها را داشت به درستی می‌شناخت آن گاه درگیری‌ها کم تر می‌شد، اعدام‌ها کم تر می‌شد و فضای ایران بدین گونه تلخ به سوی دهه شصت نمی‌رفت. پس نتیجه این که اگر دهه شصت بر ایرانیان تلخ و سیاه گذشت مسبب آن را نمی‌توان تنها ساختارهای فکری فعالین سیاسی که حقوق بشر در آن کم رنگ بود دانست بلکه باید به تصمیمات دور از خرد و غیر مدبرانه فعالیت سیاسی در آن دوران نیز اشاره کرد.

يعنى اگر مخالفین جمهوری اسلامی کم خواه تر بودند یا بدان شکل وارد چالش با جمهوری اسلامی نمی‌شدند، حاکمیت تحملشان می‌کرد؟

به نظر من واژه تحمل واژه مناسبی نباشد، حداقل می‌توانم این را بگویم که اگر به عنوان مثال سازمان مجاهدین توقع این که یک سازمان مسلح باقی بماند و سهمی در قدرت داشته باشد را کنار می‌گذاشت و دست به ترور و خشونت نمی‌زد، میزان کشtarها کم تر بود.

يعنى شاید رژیم می‌توانست موجودیت منفعل سازمان مجاهدین را تا حدی تحمل کند یا یورش به سازمان‌های سیاسی را تعویق اندازد. بحث و اختلاف نظری که در آن زمان با رهبران سازمان مجاهدین خلق داشتم این بود که من فکر می‌کدم به تعویق انداختن این درگیری با نظام می‌تواند قدرت انفجاری این برخورد را کم تر کند، پشتونه توده ای هوادار حاکمیت را تحلیل برد و جمهوری اسلامی با نیروی کمتری

اجتماعی به واقعیت نزدیک تر می‌بود آنگاه آنها از تعریضات بی‌جا برای کسب منابع قدرتی که دست نایافتنی بود اجتناب می‌کردند و این مهم از احتمال وقوع درگیری‌های خونین می‌کاست. جناح حاکم معتقد بود بقیه گروه‌ها و نحله‌های موجود در جامعه اساساً عددی نیستند و زیاده خواهی می‌کنند و چه بسا حذف این گروه‌ها دربردارنده خیر اجتماعی باشد. حاکمیت تصور می‌کرد اگر لازم به بستن دانشگاه‌ها یا از دم تیغ گذراندن تمامی این گروه‌ها باشد مهم نیست چرا

جناب آقای نگهدار، شما در جاهای مختلف گفته‌اید که در انقلاب ۵۷ ایران، حقوق بشر کم رنگ و مهجور بوده است، در صورتی که این گزاره را بپذیریم، ایرانیان حقوق بشر به همان میزان اندک را چگونه تفسیر می‌کرند؟

چه از نظر نحله‌های چپ و چه از نظر نحله‌های اسلامی حقوق فردی وسیله‌ای بود برای کم رنگ کردن حقوق اجتماعی و برداشتی بورژوازی، لیبرالی یا مستکبرانه از حقوق جمعی می‌ساخت. در واقع در بین گروه‌های چپ یا گروه‌های اسلامی نوعی بدینی نسبت به نظریه جهانشمولی حقوق بشر فردی وجود داشت. چپ‌ها حقوق اجتماعی، مثل حق اشتغال، حق استقلال، حق مسکن و حق تحصیل رایگان را به رسمیت می‌شناختند و در نظام‌های مورد توجه چپ‌ها بیشتر همین وجه از حقوق انسان مورد توجه بود.

عموماً در تصور ما و دیگر نحله‌های چپ آزادی بیان مشروط یا محدود بود به این که علیه حقوق اجتماعی و آرمان کمونیسم نباشد. و البته اسلامیون نیز آزادی بیان را مشروط به عدم تعزیز به اسلام می‌دانستند. لذا درک عمومی از حقوق بشر مبتنی بود بر وجه اجتماعی این حقوق که جنبه‌های هویتی، طبقاتی و ملی داشت و وجه فردی آن در سایه وجه اجتماعی قرار می‌گرفت.

بین گروه‌های چپ یا گروه‌های اسلامی نوعی بدینی نسبت به نظریه جهانشمولی حقوق بشر فردی وجود داشت. چپ‌ها حقوق اجتماعی، مثل حق اشتغال، حق استقلال، حق مسکن و حق تحصیل رایگان را به رسمیت می‌شناختند و در نظام‌های مورد توجه چپ‌ها بیشتر همین وجه از حقوق انسان مورد توجه بود.

اگر ما ارزیابی صحیحی از توان خود داشته و حاکمیت هم توان خود و عرصه‌هایی را که توان کار در آن‌ها را داشت به درستی می‌شناخت فضای ایران بدین گونه تلخ به سوی دهه شصت نمی‌رفت.

که مخالفین اقلیت ناچیزی هستند و مخالفین هم گمان می‌کردند ایران به درجه ای از توسعه سیاسی رسیده، یا حمایت اجتماعی از ایشان به میزانی اندوخته شده، که می‌تواند در برابر موج حکومت جمهوری اسلامی، که در پی استقرار خود بود، بایستد و سکان تاریخ را به سمت دیگری بچرخاند که هر دوی این ارزیابی‌ها به نظر من غیرواقعی بود.

با توجه به این درک اجتماعی چپ‌ها و اسلامیون از حقوق بشر، آیا امکان کاسته شدن از حجم خشونت و نقض حقوق بشر پس از انقلاب ۵۷ وجود داشت؟

چنان‌چه ارزیابی نیروهای مختلفی که در انقلاب شرکت داشتند از توان خود و تناسب قوای



سازمان به کار گرفته شد. این مقاومت در سازمان اکثریت تا سال ۶۴ یعنی چند سال پس از پورش به سازمان و فرار مازکشور، نیز ادامه پیدا کرد و فقط از سال ۶۴ تا ۷۶ بود که سرکوب نفس اعضای ما را برید و تحت فشار آنها سازمان موضع تندی نسبت به حاکمیت گرفت. یعنی برای دوازده سال سازمان اکثریت، شعار سرتیغونی جمهوری اسلامی را داد و اتحاد همه نیروهای مخالف رژیم منهای وابستگان به غرب و آمریکا و کسانی که متکی به متابع ملی نبودند را خواستار بود. ما معتقد بودیم همه مخالفین حکومت باید فارغ از روش مبارزه قهرآمیز یا مسامت آمیزشان با یکدیگر متحد شده و جمهوری اسلامی را سرتیغون کنند. ما دوازده سال چنین شعایری را دادیم اما زمانی که دو خرداد ۷۶ به وجود آمد این امید در دل فعالیت سازمان اکثریت از نو زنده شد که شاید بتوان از طرق مساملت آمیز تغییری در جامعه به وجود آورد و این نقطه عطفی است در سازمان که بعد از آن دیگر اتحاد با نیروهای خشونت مدار مخالف جمهوری اسلامی را کنار گذاشت.

برخی از منتقدین سازمان اکثریت عنوان می کنند تا زمانی که بدنه سازمان مورد

سرکوب اعضای سازمان را محکوم دانسته و مورد انتقاد قرار می دادیم و تنافضی در کار حکومت در برخورد با کسانی که مدافعان انقلاب بودند ارزیابی می کردیم.

به سرکوب دست زند.

چنان که گفتید به تعویق انداختن برخورد با جمهوری اسلامی تاکتیک اکثریت بوده است. انتقادی که به این تاکتیک وارد می کنند این است که اکثریت تا جایی در این مسیر پیش رفت که به هوادارانش القا می کرد حتی اگر جمهوری اسلامی ما را زندانی یا اعدام کند باز هم به دلیل مبارزه با امپریالیسم بر حق است. آیا شما این نقد را وارد می دانید؟

زمانی که نیروهای یک سازمان به وسیله حکومت دستگیر یا محاکمه می شوند، واکنش تندی به برخوردهای حکومت نشان خواهد داد. اما اکثریت این واکنش تند را نشان نمی داد. دلیل این گونه عمل کردن چه بود؟

سوال بسیار جالی است. شاید سازمان اکثریت از معبدود سازمان هایی باشد که حتی زمانی که افرادش مورد تعرض قرار گرفته باز هم از سیاستی که در آن زمان فکر می کرد اصولی است دست برنداشت. برای سازمان های دیگر به خصوص مجاهدین خلق، که به نوعی سازمان همزاد ما بود، بسیار تعیین کننده بود که رفتار دیگران با آنها چگونه است. این گونه اندیشه‌ندين از این جا نشست می گیرد که سازمانی خود را معیار حقیقت بداند. در این باور کسی که آنها را مورد حمله قرار می دهد ماهیت شیطانی دارد و خصم است. این روش در برخورد با تمام نیروهای منقد مجاهدین خلق از سوی این

**مودم، توطنده امریکائی
جبهه به اصطلاح ملی را
در هم شکستند**



دعيه از "جيدهللي" بود، اما توهيهای مختلف "جيدهللي" در محل برگزاری تظاهرات خبر یافتند و از تقدیر از بالاطلاع "جيدهللي" هج هیئت شدند.

با اساس رای صادره برای امرانتظام

**دادگاه انقلاب، دولت موقت را
به جلس ابدی محکوم کرد**

عليه جبهه ملی و دولت موقت - نشریه کار شماره ۱۱۴

ظرفیت های نیمه رشد یافته دموکراتیک در سازمان اکثریت فقط تا آنجا وجود داشت که از خشونت و درگیری اجتناب کند، حکومت قانون را قابل قبول بداند، از دیالوگ با مخالفین حمایت کند و

فضای آن زمان جهان چنان قطی بود که اجازه نمی داد که جامعه حس شدیداً منفی نسبت به تعرضات قدرت های بزرگ را از خود دور کند و یا حداقل مسائل را واقع بینانه ببینند. در

یک چنین فضایی بسیار سخت است که فعالین سیاسی اجتماعی این یورش خارجی را نبینند و یا در مرحله دوم قرار دهند و حقوق فردی انسان را، چیزی را که موضوعیت آن چنانی در کشاکش های این گونه ندارد برجسته ببینند.

جنگ به ایران نیز مزید بر علت شد. خوب بعداً هم حقایق ثابت می کنند که امریکا و غرب مشوق اصلی صدام برای دست زدن به حمله به ایران بودند که

استنادش هم به تازگی منتشر شده است. در یک چنین فضایی بسیار سخت است که فعالین سیاسی اجتماعی این یورش خارجی را نبینند و یا در مرحله دوم قرار دهند و حقوق فردی انسان را، چیزی را که موضوعیت آن چنانی در کشاکش های این گونه ندارد برجسته ببینند. می خواهم بگویم حقوق بشر زمانی ببینند. ما تلاش زیادی برای بسط سندیکاهای کارگری و سازمان های دانشجویی پیشگام و

می کند که تضادها بین کشور و سایر قدرت های جهانی و در درون مناسبات طبقات درون کشور حاد و شکننده و خشن نباشد. در همه جنگ ها شورش ها «حقوق بشر» نخستین قربانی است. در شورش های اخیر لندن پلیس عليه شهروندان حتی متولی به خشونت می شود در حالی که شش ماه پیش، که آرامش در جامعه وجود داشت و تنفس در آن فشرده نشده بود، وقتی یک پلیس شهروندی را هل داده و موجب مرگ او می شود به دادگاه رفته و بابت تعرض به آن فرد محکوم می شود. فضای گرگره و برافروخته جامعه ما هم اجازه نمی داد مسئله حقوق بشر و آزادی های فردی بدین شکل به منصه ظهور برسد. از این بحث نتیجه می گیرم که اگرچه برخی ارزش های دموکراتیک و مدنی در سازمان جوانه زده بود اما این ها به غلبه بر گفتمان اصلی سازمان که مبارزه با امپریالیسم

فقط تا آنجا وجود داشت که از خشونت و درگیری اجتناب کند، حکومت قانون را قابل قبول بداند، از دیالوگ با مخالفین حمایت کند و با شور و شوق در آن مشارکت نماید. اضافه می کنم ما تنها سازمان مسلح بودیم که بعد از انقلاب اسلحه های خود را تحويل

یورش نبود. مگر در شهرهای کوچک که فعالین چپ شناخته شده بودند و آن ها هم زمانی که به شهر دیگری مهاجرت می کردند از تعرض مصون می بودند. ثانیاً وقتی که حمله دستگاه امنیتی به اعضای عادی سازمان گسترش پیدا کرد شعار سرنگونی شعار محوری سازمان شد و این یعنی سال های ۶۴ و ۶۵ چرا که خروج اعضا

مرکزی سازمان در اوایل سال ۶۲ صورت گرفته بودند. بنابراین این که بگوییم تا وقتی اعضای عادی سازمان مورد یورش بودند ما نرم حرکت می کردیم تطبیقی با واقعیت ندارد. همان طوری که گفتم در اوایل انقلاب اغلب کادرها مورد پیگرد قرار می

گرفتند. در مجموع هشت نفر از دستگاه مرکزی سازمان دستگیر و اعدام شده اند. در دوره بعد که به همه سازمان یورش شد دیگر دستگاه مرکزی زیر ضرب نبود و یکی از انتقاداتی که از سوی دیگر به دستگاه مرکزی سازمان می شود از این زاویه است که شما چرا وقتی خودتان در خارج کشور هستید و زیر فشار امنیتی قرار ندارید شعار تند برای سرنگونی می دهید و در نظر نمی گیرید که فعالین داخل کشور باید توان آن را بپردازند و در خیلی موارد اعدام شوند. این انتقاد را من از خیلی ها شنیدم.

آیا این انتقاد را می پذیرید؟

البته. وجود من سخت در عذاب هست وقتی می بینم کسانی در جای امن می نشینند و کسانی را که زیر ضرب قرار دارند تشویق به مبارزه سخت می کنند.

سازمان اکثریت تا حدودی کنش های مدنی از جمله دیالوگ بین مخالفین و جمهوری اسلامی و برقراری حکومت قانون را تشویق می کرد. چرا این پیشرفت ها کامل نشد؟ به عبارتی چرا گفتمان سازمان اکثریت از مبارزه با امپریالیسم به آزادی و حقوق بشر اعتلا پیدا نکرد؟



می بودیم که آیت الله خمینی ایران شیلی نمی شد. در حالی که در خیابان ها می گفتند سپهسالار پیشوشه ایران شیلی نمی شد و سپهسالاری عنوان آقای بنی صدر بود. بنابراین این تحلیل از واقعیت دور است.

به عنوان صحبت انتهایی اگر مطلبی هست لطفاً بفرمایید.

فقط یک نکته: و آن این که آقای بنی صدر با سازمان مجاهدین عهد و پیمان بست و آن ها هم طبع تندی داشتند و برای رسیدن به هدف، که سونگونی حکومت بود خود را به آب و آتش زدند. هم به خشونت روی آوردن و هم به صدام و دیگر زخم خوردگان از انقلاب ایران. اما نیروهای دیگری بودند که از خلع آقای بنی صدر انتقاد کردند و از رفتار حاکم با بنی صدر راضی نبودند ولی در ایران و متکی بر منابع ملی ماندند و سعی کردند که در تغییر اندیشه افراد کمک کرده و پیش روند، به طور مشخص منظورم دو محفلی است که حول ایران فردا و کیان شکل گرفت و به خصوص جریان ایران فردا همواره در من یک حس تاثر می سازند که چرا ما سازمان اکثریت - با این توجیه که ملی مذهبی ها و آقای بازرگان آن چنان خواهان تشیدید سیاست ضد امپریالیستی نیستند و از برخی آزادی ها و حقوق مردم حمایت می کنند - این صحنه را ندیدیم و چرا آن حالت تهاجمی تند را علیه این جریان گرفتیم. بزرگترین اشتباہ سیاسی سازمان اکثریت که خود من هم مسئولیت اصلی را در این زمینه بر عهده داشتم در این نگاه ضد لیبرالی یا ضد لیبرال ملی ها بود که متکی بر منابع ملی بودند، چرا که برخی از لیبرال های ایران از کشور خارج می شوند و به دنبال انگلیس و آمریکا می روند. منظورم لیبرال هائیست که منابع قدرت را در جای دیگری جز ایران جست و جو کردند. این ها به کنار، اما آن بخشی که در ایران ماندند و به قانون اساسی ملتزم و به استقلال و عدم خشونت وفادار بودند در دوره ای مورد تعریض سازمان اکثریت قرار گرفتند و به نظر من تاریخ نباید این را بر ما ببخشد.

از این که در این گفت و گو شرکت کردید بسیار متشکرم.

بارها و بارها نسبت به رفتار خشن شاه با مردمش هشدار می دادند و معتبر بوده اند. همین موضوع را در رابطه با مبارک یا بن علی صادق است. گرچه بن علی یا مبارک این گونه تصویرسازی می کردند که اگر غرب از آن ها حمایت نکند بنیادگرایی اسلامی در کشورهایشان پیروز خواهد شد اما از آن طرف هم می بینیم که دولت ها و جوامع غربی نگران آن هستند که رفتار تند این حکومت های استبدادی با شهروندانش موجب طغیان و انقلاب شود و همه چیز را از بین ببرد همان گونه که در ایران شد. بنابراین من فکر می کنم در این مورد ما مسئول هستیم به شهروندان خود بگوییم که آن چه که حکومت جمهوری اسلامی ایران به عنوان مقابله با غرب یا امپریالیسم انجام می دهد نباید دستاویزی شود علیه حقوق شهروندان ایرانی، حاصل این کار گرچه عناصر حاکم از هراس شهروندان دارای بلوغ فرهنگی کم تر از مدرن شدن به وسعت استفاده می کردند که از آن یک نیروی مادی ضد آمریکایی بسازند. اما مرور رویدادهای سال های اول انقلاب نشان می دهد که مبارزه ضد امپریالیستی حکومتیان تنها «مبارزه علیه مدرنیته» نیست. بلکه هراس مردم از مدرنیته وسیله ای است برای پیش بردن رشته سیاست هایی که به منافع آمریکا و انگلیس در ایران و منطقه لطمہ می زد و در پی اضمحلال قدرت آن ها در ایران و منطقه بود. مسئله مرکزی مبارزه قدرت بود، این که تا چه میزان آمریکا و انگلیس و دیگر کشورها در ایران و منطقه صاحب قدرت و نفوذ باشند و تا چه میزان مردم ایران و منطقه.

اکنون که سی سال از این مبارزات گذشته به نظر می آید که این اندیشه که قدرت های خارجی در کشور ما امور را اعمال می کردند و به عنوان مثال رژیم شاه را می چرخاند نادرست بوده است. من بیشتر با این تحلیل موافق هستم که رژیم شاه سعی می کرد در مردم این باور را به وجود آورد که تمام تصمیماتی که می گیرد مطابق منافع و مصالح آمریکا است. اما من قبول ندارم و فاکت های تاریخی هم ثابت نمی کند که رژیم شاه در رفتار با مردم ایران تابع محض ندارد وجود نداشت، آن زمان ما باید شاهد آن تظاهراتی که علیه بنی صدر در ایران سازمان داده شد نمی بودیم و شاهد تظاهرات عکس

بود نیانجامید.

در مباحث مربوط به جایگاه حقوق بشر در انقلاب ۵۷ عموماً چنان که شما هم به آن اشاره کردید مبارزه با امپریالیسم به وسیله جمهوری اسلامی به عنوان عامل نادیده یا دست کم گرفتن حقوق بشر مطرح می شود. مبنای مبارزه با امپریالیسم جمهوری اسلامی چه بود؟ آیا ریشه در تقابل با مدرنیسم داشت و دارای رویکردی ارتقایی بود یا از آموزه های مدرن متأثر بود و رویکردی برابری خواهانه و انسانی داشت و یا آمیزه ای از هر دوی این ها بود؟

من با تعبیر آخر شما موافق هستم. پخته شدن تمایلات درون جمهوری اسلامی ثابت کرد که فقط ضدیت با مدرنیته مد نظر نبوده. گرچه عناصر حاکم از هراس شهروندان دارای استفاده می کردند که از آن یک نیروی مادی ضد آمریکایی بسازند. اما مرور رویدادهای سال های اول انقلاب نشان می دهد که مبارزه ضد امپریالیستی حکومتیان تنها «مبارزه علیه مدرنیته» نیست. بلکه هراس مردم از مدرنیته وسیله ای است برای پیش بردن رشته سیاست هایی که به منافع آمریکا و انگلیس در ایران و منطقه لطمہ می زد و در پی اضمحلال قدرت آن ها در ایران و منطقه بود. مسئله مرکزی مبارزه قدرت بود، این که تا چه میزان آمریکا و انگلیس و دیگر کشورها در ایران و منطقه صاحب قدرت و نفوذ باشند و تا چه میزان مردم ایران و منطقه.

اکنون که سی سال از این مبارزات گذشته به نظر می آید که این اندیشه که قدرت های خارجی در کشور ما امور را اعمال می کردند و به عنوان مثال رژیم شاه را می چرخاند نادرست بوده است. من بیشتر با این تحلیل موافق هستم که رژیم شاه سعی می کرد در مردم این باور را به وجود آورد که تمام تصمیماتی که می گیرد مطابق منافع و مصالح آمریکا است. اما من قبول ندارم و فاکت های تاریخی هم ثابت نمی کند که رژیم شاه در رفتار با مردم ایران تابع محض آمریکا و انگلیس بوده باشد. برعکس شواهد تاریخی ثابت می کند که آمریکا و انگلیس



لیبی جدید باید به حقوق بشر احترام بگذارد

فرد ایبراهامز

مترجم: سیاوش صفوی

این تهدیدات صادر کرده است. آنها سخنرانی های با حرارتی در پاره جلوگیری از خشونت انجام داده اند و پیامک های جمعی سپاری در تبلیغ آرامش و محافظت از ساختمانهای دولتی فرستاده اند. ولی این رهبران باید کلامشان را به عمل قاطعانه تبدیل کنند تا از نا آرامیهای پسا قذافی جلوگیری شود. آنها باید کسانی را که قصد تاراج و چپاول دارند مجازات کنند و عدالت را در دستان خود بگیرند.

بنا کردن دموکراسی در کشوری چون لیبی که برای چهار دهه تنها یک مرد و ایدئولوژی عجیب را میشناسخته وظیفه ای خطیر و دراز مدت خواهد بود در کشوری که دادگاه های مستقل، رسانه های آزاد، قانون اساسی و جدایی قدرت نداشته است موانع دموکراسی بسیار بزرگ خواهد بود و لیبی به کمک جامعه جهانی نیاز خواهد داشت.

لیبی به عدالت نیز نیاز خواهد داشت. هم برای ۴ دهه سرکوب و هم برای ۶ ماه کشتار نظامی. اما بازداشتها و محکمات باید در چارچوب قانون نوشته انجام شود و نه محکمات فرمایشی و بی حساب کسانی که ظن همکاریشان با رژیم سابق میروند. در نهایت، لیبی به نوعی آشتبانی ملی نیز نیازمند خواهد بود تا بنواد با شبکه بزرگ حامیان حکومت سابق نیز وارد همکاری شود. با عبور از هدف اصلی برکناری قذافی و حرکت بسوی ساخت کشور جدید اختلاف میان شورای ملی انتقالی ناگزیر خواهد بود. اما اگر گفتگو و شفاقت پیروز شوند لیبی برای آینده ای روشن امید بسیاری خواهد داشت.

منبع: سی ان ان

باید از جمعیت آسیب پذیری که امکان دارد مورد حمله قرار گیرند نیز محافظت کنند که این شامل افرادی که از نقاط تحت کنترل نیروهای مخالفین گریخته اند، نیروهای امنیتی که بدليل حمایت از قذافی مورد مواخذه خواهند بود و ساکنین پناهگاههای قذافی مانند صبا و سیرته میشود.

تیره پوستان لیبیایی و شمال آفریقایی خصوصا در معرض خطر قرار دارند زیرا شورشیان و سایر گروههای مسلح غالبا آنان را مزدورانی میدانند که توسط قذافی از کشورهای آفریقایی اجیر شده اند. پیش از این در شهرهای تحت کنترل شورشیان شاهد حمله به این افراد و کشتن اشان بوده ایم. تسلیحات نظامی دولت نیز باید مورد محافظت قرار گیرند تا انبار بزرگ مهمات قذافی به دست نیروهای خصوصی نیفتند تا آتش درگیری های بین گروهی را شعله ور نسازد یا به خارج از کشور فروخته نشود. دیده بان حقوق بشر در بسیاری از نقاط لیبی چنین انبارهایی را مشاهده کرده است. تا کنون، رهبری شورا بیانیه های با ارزشی درباره

جنبشن ضد قذافی در حال سرنگون کردن یکی از خشن ترین دیکتاتورهای جهان است که به مدت ۴۲ سال لیبی را خرد کرد و زیر کنترل داشت. اکنون موقعیتی برای ساخت کشوری دموکراتیک و براساس حقوق اساسی و حکومت قانون بدست آمده است که لیبیایی ها مدت‌ها از آن بی بهره بوده اند.

در روزها و هفته های پیش رو، خصوصا در زمینه حقوق بشر وظایف بسیار سنگینی بر دوش شورای ملی انتقالی قرار دارد. چگونگی برخورد آنان با این چالشها زمینه ساز رفتار آینده لیبی در این حوزه خواهد بود.

اولین وظیفه، جلوگیری از انتقام خواهی است. مبارزان شورا باید با زندانیان خود، اعضای خانواده قذافی یا مبارزان خیابانی، انسانی رفتار کنند. باید به دوران شکنجه و بد رفتاری های رژیم سابق پایان بخسید.

نیروهای شورا باید از مکانهای آسیب پذیرمانند ادارات پلیس، دادگاهها، زندانها و دیگر نمادهای حکومت قذافی که

توجه جمعیت
احساستی برای
انتقام گیری به آنها
جلب میشود.
محافظت کنند.
همچنین نیروها



بعد قذافی قدرت از آن که خواهد بود؟

پاتول وود

مترجم: سیاوش روش

بود. او در شرق از شهرت خوبی برخوردار است و به عنوان مردی شریف و با وجود از او یاد می شود. یکی از ساکنین بن قاضی درباره اش چنین میگوید: «او تنها کسی بود که رودرروی قذافی ایستاد و از نه گفتن به او نترسید.» اما آقای عبدالجلیل تا به حال چندین بار تهدید

توسط شورشیان بن قاضی در ابتدای انقلاب شکل گرفت. با این حال این سوال پا بر جا خواهد ماند که چه کسی پس از ۴۲ سال حکومت قذافی رهبر جدید لیبی خواهد بود.

اولین کاندیدا، رئیس کنونی شورا و وزیر دادگستری سابق مصطفی عبدالجلیل خواهد

پس از فتح طرابلس هیجان مردم چندین برابر شده است اما در صورت به قدرت نرسیدن سریع دولت جایگزین، خطر هرج و مرج کماکان وجود دارد.

انتظارات بدين گونه است که دولت جدید از شورای ملی انتقالی برخواهد خواست. این شورا



کمک فراوانی کردند. در عین حال این عمل باعث زیر سوال رفتن مشروعيت هر دولت جدیدی نیز خواهد شد.

آقای عبدالجلیل گفت که در صورت سپریچی فرماندهان از قانون استغفار خواهد کرد. ولی هنوز شخصیت کاریزماتیک و سیاستمداری از میان شورشیان ظهور نکرده است که بتواند گروههای شورشی را به یک خط در بیاورد و شکاف کشور را ترمیم بخشد.

اما ممکن است پس از چهار دهه حکومت قذافی، لیبیایی ها میل چندانی به یک چهره قدرتمند نداشته باشند.

منبع: بی بی سی

دیگری ندارند. این شورا همچنین اتحاد نامتجانسی از شرق و غرب کشور است. هنوز ترور ژنرال عبدالفتاح یونس، فرمانده نیروهای نظامی شورشی که توسط چند تن از افراد تحت فرمانش انجام گرفت فراموش نشده است. مشخص نیست که این ترور توسط چه گروهی انجام گرفته است؛ اسلامگرایان، طرفداران قذافی یا انتقام گیری از او برای دوران وزارت کشورش بوده است.

به استغفار کرده است و مشخص نیست که واقعاً چقدر به این شغل علاقه دارد.

محمود جبرئیل، رئیس کابینه اجرایی شورا جایگزین بعدی خواهد بود. از او به عنوان تکنونکارانی شایسته نام بردگی شود که در تصمیم گیری های شورا بسیار مقتدر عمل کرده است.

همکار او، علی ترهونی نیز چهره ای بسیار شناخته شده است که به تازگی از تبعید خارج بازگشته و مسؤولیت مالی شورشیان را بر عهده گرفته است.

نام دیگری که گاه ذکر میشود شکری قائم است. نخست وزیر سابق که به لیبرال کردن اقتصاد کمک فراوانی کرد، هرچند که او هم اکنون خارج از لیبی به سر می برد و به شورا نیز نپیوسته است.

مشکلات اصلی اداره لیبی، با سقوط قذافی روز به روز بیشتر بروز خواهند کرد. غارت وسیع و حملات انتقامی علیه وفاداران قذافی در زمان جایگزینی دولت جدید خطرات بالقوه ای برای نظام و ثبات هستند.

خود شورا نیز جمعی ناهمگون از جناح های مختلف است - اسلام گرا، سکولار، اعضای ساقی رژیم و تبعیدیان درازمدت - که برخی از آنان جز در سرنگونی قذافی هدف مشترک

Goodbye Dictator!

(ادیه زمانه - مانا نیستانی)



منبع: ای‌ان‌جی

انتقام

در آستانه به دست گیری قدرت شکافهایی عمیق و خطرناک در جنبش انقلابی بوجود آمده است. شورشیانی که در طرابلس مشغول مبارزه هستند بیشتر گروههای متعدد میلیشیا هستند تا یک ارتش واحد.

اولین چالش پیش روی دولت جدید جلوگیری از قتل عام

متوجه: لاله کیلانی

اعلامیه استقلال

سخن مترجم

از آغاز تا به امروز، جامعه آمریکا دست به گریبان تنافق میان حق و ناحق، آزادی و استبداد، دادخواهی و بی عدالتی بوده و در اعماق ضدیت میان آرمانگاری و طمع توسعه طلبی دست و پا زده است. در ابتدا، ضبط و مصادره خشونت آمیز اراضی سرخ پوستان و کشتار دسته جمعی اقوام آنان، نهال این تضاد را در خاک آمریکا کاشت. اندکی بعد، سیاه پوستان کشورهای آفریقا به برده‌گی کشیده شده و بیرحمانه در ناوهای موسوم به «کشتی های بردگان» به قاره آمریکا منتقل داده شدند تا مزارع صاحبان خود را آباد کنند. نسل کشی سرخ پوستان و خرید و فروش بردگان سیاه پوست در قاره آمریکا هنگامی

به ظلم پادشاه مستبد بریتانیا بر مستعمره نشیان نوشته شد، جواب تاریخی که چشم بر قتل عام سرخ پوستان، چپاول املاک آنان و بردگ فروشی سیاه پوستان بسته و ستم به قشری از اعضای بنی آدم را کاملاً نادیده گرفت.

در گذشته، حقوقدانان، تاریخ نویسان و فعالین سیاسی دنیا ارزش تاریخی اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا را از لعاد مختلفی تحلیل نموده و با بررسی های عمیق، بطور مفصل آن را کالبد شکافی کرده اند. ولیکن آنچه که تا به امروز ناگفته باقی مانده، آنچه است که شاید در این مقطع از زمان، برای آینده ایران سرنوشت ساز باشد بطوریکه سنجیدن بهای این سند تاریخی معنای دیگری به تلاش ایرانیان برای رسیدن به آزادی دهد.

صورت می گرفت که برخی از حقوقدانان، فیلسوفان، نویسندها و بطور کلی روشنفکران سفید پوست اروپا، روایی یوتوبیا در سر پروارانده و در جستجوی آزادی و برابری انسانها و احراق حقوق بشریت راهی «دنیای نوین» گشتدند.

افکار و اعتقادات این گروه از مهاجران روشنفکر و تحصیل کرده اروپا تحت تاثیر تاریخ کشورهای مختلف این قاره شکل گرفته بود، خصوصاً تاریخی که در قلب آن به دلیل تجربیات تلخ و تاریک قرون وسطاً، ترس از استبداد مذهبی نهفته بود. آنچه که در آن زمان در «دنیای نوین» می گذشت، آن چه که مهاجران روشنفکر شخصاً شاهد تاریخی آن به حساب میابند، جور و جفا تاج و تخت بریتانیا نیز بود. اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا در جواب



حکومتهای کهن، بدون پروا و به دلایل سطحی نبایستی تغییر داده شوند. بر این اساس، تجربیات تاریخی نشان داده اند که تحولاتی از این قبیل، امکان رنج و عذاب توده های مردم را بیش از دفع ستم از آنان فراهم خواهد کرد و بهره ای از نابودی شکل و ترکیب حکومتی که به آن انس گرفته اند نصیب مردم نخواهد گشت. اما زمانیکه تحریر طولانی غصب و تجاوز به حقوق شهروندان به قصد برقراری استبداد و حکومت مطلقه بدون شرم و درنگ گستردہ گشته است، وظیفه و حق مسلم شهروندان نابودی دولت و پاسداری از امنیت آینده خود میباشد.

چنان بوده است محنت صبورانه مستعمره نشینان و چنان است اینک ضرورتی که آنان را وادار به دگرگونی سیستم دولتهاي پیشین میسازد. پیشینه پادشاه کنونی بریتانیا روایت تاریخچه ای سرتشار از صدمات و تصرفات مکرر به قصد برقراری استبداد مطلقه در میان مستعمرات. برای اثبات این ادعا، اجازه دهید حقایق زیر به عالم بی تزویر منصفان را گرد़د: ایشان از پذیرش قانون مضایقه نموده اند، پذیرشی که مهمترین و ضروری ترین ارزش آن، منفعت عمومی همکان میباشد.

ایشان
فرمانداران خود را از تصویب قوانینی که نیاز به آنان فوری و ملزم است منع نموده اند مگر آنکه حاکمان مستعمره نشینان در بلاتکلیفی معوق مانده اند که در آن صورت، بایستی پیشاپیش رضایت ایشان



اعلامیه استقلال آمریکا

را جهت تصویب قوانین جدید جویا شوند. حتی در چنان موارد وفقه و سرگردانی، ایشان کاملا نیازهای فرمانداران را نادیده گرفته اند. ایشان از تصویب قوانین دیگری که به نفع بسیاری از حوزه های مستعمره نشینان است خودداری نموده مگر آنکه توده های مردم از حق

را هش تقديم می کنم. باشد که میهن به خاک و خون کشیده مان به استقلال، آزادی و برابری برسد.

اعلامیه نمایندگان ایالات متحده

آمریکا، گرد آمده در گنگره عمومی هنگامی که، در سیر واقعی تاریخی، انحلال رابطه سیاسی بین دو ملت پیوسته ضروری میگردد، چنانکه یک ملت مجال کسب مقام خود را در میان قدرتهای دنیا پیدا کند، جایگاه برابر و جدایگانه که بر مبنای قوانین طبیعی و الهی مستحق دانسته شده است و احترام نجیبانه به عقاید بشریت مستلزم میکند که انگیزه انصصال اعلام گردد.

اعتقاد ما بر این است که این واقعیات بخودی خود بدیهی و مشهود میباشد که انسانها برابر آفریده شده اند؛ که خالق بشر حقوق لایتجازه به آنان اعطای کرده است، و در میان چنان حقوق اساسی، حق حیات، حق آزادی و حق پیگیری خوشبختی خویش نهفته است؛ که برای دست یابی به حقوق بشریت، دولتها شکل گرفته اند چنانکه سرچشممه اقتدار عادلانه آنان رضایت

شهرهایان میباشد؛ که علیرغم شکل و ترکیب حکومت، هنگامیکه دولت رو از شهرهایان برミگرداند و نابودی آنان را پیشه میکند، حق مسلم شهرهایان دگرگونی و برانداختن حکومت میباشد تا بتوانند دولت نوین را بر مبنای اصول

حقوق اساسی خود بنیان گذاشته و قدرت آن را به گونه ای سازماندهی کنند که باور دارند چنان ساختاری امکان تاثیر بر امنیت و خوشبختی شهرهایان را بیش از تمامی شکل های حکومت فراهم خواهد کرد. احتیاط در عمل، حقیقتاً امر بر این دارد که

خط صلح

اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا از جهاتی حتی از خود قانون اساسی اش با ارزش تراست چون که مبنای حقوق شهروندان آمریکایی را پیش از آنکه قانون اساسی این کشور نوشته شود بنانهاد. مهمتر اینکه اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا سرنوشت نسل های آینده این کشور را در دو زمینه برنامه ریزی کرد: این سند تاریخی اعلام نمود که احراق حقوق انسانی شهروندان بدون استقلال از دول خارجی امکان پذیر نیست و تا زمانی که وابستگی به حکومت های بیگانه ادامه دارد، استبداد ریشه کن نخواهد گشت. هم چنین، در این نوشتار بنیانگذاران «دموکراسی نوین» به اجمال حقوق اساسی شهروندان آمریکایی را اعلام کرده و زمینه را برای نگارش و تصویب قانون اساسی فراهم نمودند.

امروز، تلاش برای رسیدن به آزادی و حقوق بشریت در خاور میانه در حالی صورت می گیرد که ابر قدرتهای دنیا خصوصاً آمریکا حمایت خود را از جنبش آزادیخواهان منطقه اعلام کرده و دست همکاری به سوی آنان دراز کرده اند. پس از گذشت بیش از دو قرن از استقلال آمریکا، دگرگونی های اجتماعی و قانونی این کشور در راستای احراق حقوق تمامی اعضای جامعه، نهایتاً به رشد بیکاری این «دموکراسی نوین» انجامیده است، رشدی که شاید وقت آن رسیده است تا تلاش آزادیخواهان دنیا و همکاری روشنگران آمریکا به تکامل برسد.

در آن روز گرم تابستانی که برجهای دوقلو نابود گشتند، روشنگران آمریکا بیدار گشته و زمزمه دگرگونی سیاست خارجی دولت در محافل فعالین سیاسی آغاز گشت. آنچه که اکنون در خاک آمریکا میگذرد، تناقض میان آرمانهای می باشد که از پک جهت، حقوق اساسی شهروندان آمریکایی را مقدس و غیر قابل گذشت می پندرار و از جهت دیگر، از سیاست خارجی این کشور در قبال بیگانگان و دست اندازی به ثروت ها و منابع ملی آنان حمایت میکند. تناقض کنونی ادامه همان تضادی است که با چشم پوشی از چپاول جان و مال سرخ پوستان و بردگی سیاه پوستان، به خود اجازه اعلام استقلال و موجودیت دموکراسی نژاده مستعمره نشینان را داد، همان دموکراسی که امروز در جستجوی تضمین امنیت خود و بقای صلح جهانی، چاره ای بجز به رسمیت شناختن حقوق بیگانگان ندارد.

ترجمه اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا را به شیر پیر ایران، دکتر محمد مصدق و پیروان



حمایت از این بیانیه، با انکا راسخ به مشیت الهی، ما، نمایندگان ایالات متحده آمریکا، متقابلاً به یکدیگر با زندگی، مال و شرف خود تعهد می‌بندیم.
جان هنکاک - رئیس کنگره عمومی
چارلز تامپسون - دبیر کنگره عمومی

نمایندگان ایالات متحده آمریکا در کنگره عمومی

ایالت بوهمیش:

Josiah Bartlett, William Whipple, Matthew Thornton

ایالت ماساچوست:

John Hancock, Samuel Adams, John Adams, Robert Treat Paine, Elbridge Gerry

ایالت روڈ آیلند:

Stephen Hopkins, William Ellery

ایالت کانتیکت:

Roger Sherman, Samuel Huntington, William Williams, Oliver Wolcott

ایالت نیوپورت:

William Floyd, Philip Livingston, Francis Lewis, Lewis Morris

ایالت نیوجرسی:

Richard Stockton, John Witherspoon, Francis Hopkinson, John Hart, Abraham Clark

ایالت پنسیلوانیا:

Robert Morris, Benjamin Rush, Benjamin Franklin, John Morton, George Clymer, James Smith, George Taylor, James Wilson, George Ross

ایالت دلاوری:

Caesar Rodney, George Read, Thomas McKean

ایالت مریلند:

Samuel Chase, William Paca, Thomas Stone, Charles Carroll of Carrollton

ایالت ویرجینیا:

George Wythe, Richard Henry Lee, Thomas Jefferson, Benjamin Harrison, Thomas Nelson, Jr., Francis Lightfoot Lee, Carter Braxton

ایالت کارولینای شمالی:

William Hooper, Joseph Hewes, John Penn

ایالت کارولینای جنوبی:

Edward Rutledge, Thomas Heyward, Jr., Thomas Lynch, Jr., Arthur Middleton

ایالت جورجیا:

Button Gwinnett, Lyman Hall, George Walton

منبع:

The Pennsylvania Packet, July 8, 1776



ژورنالیسم و فلسفه

علیرضا کیانی

کنند؟
می
خواهیم
در این
میان از ریچارد رورتی کمک بگیرم و با استفاده از آرای فلسفی- سیاسی او و با رجوع به ایده های خاص رورتی در باب فلسفه و فلسفی اندیشه و نقش این نحله‌ی فکری در باب مسائلی چون سیاست ، دموکراسی و حقوق بشر، بهتر و بیشتر بتوانیم به این پرسش‌ها بیندیشیم و آن‌ها را در افقی دیگر مورد تأمل و کنکاش قرار دهیم. یکی از پایه‌ای ترین آیتم‌های فلسفه‌ی سیاسی ریچارد رورتی «تفکیک امر عمومی

درک «بنیان» امور عاجزند. اما جدای از این اتهام، ژورنالیست‌های متوجهد به دموکراسی و حقوق بشر نقش مهم‌تر و بیشتری در افشاری تعییض، ظالم و بی‌عدالتی حکومت‌ها نسبت به مردم بی‌پناه، مظلوم و مورد ستم دارند یا فیلسوفان کلاسیکی چون ارسطو، جان لاک و ایمانوئل کانت تا متفکران مدرن و امروزینی چون جان رالز و یورگن هابرماس و تا متفکران ضد متأفیزیکی چون میشل فوكو و ژاک دریدا، با تمام تفاوت‌های فکری و فلسفی‌شان؟ کدامیک از این دو دسته می‌توانند در پیاده کردن و عینی سازی ایده فلسفی و شان؟ کدامیک از این دو دسته می‌توانند در پیاده کردن و عینی سازی ایده فلسفی شان؟ کدامیک از این دو دسته می‌توانند در پیاده کردن و عینی سازی ایده های مدرن سیاسی مانند حقوق بشر و دموکراسی، به بشریت و جوامع بشری خدمت

ژورنالیسم یا فلسفه؟ اگر یک هدف مشخص به نام پیشبرد ایده‌های حقوق بشری در جامعه را در نظر بگیریم کدامیک از این دو رهیافت می‌تواند به ما در بسط دموکراسی خواهی و ایده‌های حقوق بشری کمک کند؟ ژورنالیست‌ها اغلب به سطحی گری متهم گشته‌اند و طرح این اتهام نیز عموماً از طرف فلاسفه مطرح گشته است. فلاسفه‌ی برج عاج نشینی که گمان می‌برند کلید خوشبختی مردم در پس استدلال‌های آن‌ها نهفته است و در این میان، آن‌ها هستند که «عمق» بیشتری در درک مسائل بشری داشته و ژورنالیست‌ها در نهایت گزارش نویسانی هستند که در معلول‌ها مانده و از



در این زمینه ندارند و بر این اساس ما در مقام انتخاب، سودآوری و نتایج عملی آنها را لحاظ قرار می‌دهیم. با این نگاه، آیا می‌توان همچنان تاملات فلسفی در باب دموکراسی را بر گزارش‌های ژورنالیسم متعهد، برتری داد؟ اگر یک روزنامه - که مطمئناً مخاطب بیشتری نسبت به کتاب یک فیلسوف دارد، بتواند با به پرسش کشیدن بی عدالتی‌ها زورمداران را مورد نقادي ویرانگر خود قرار دهد، چه ارزش معرفتی کمتری نسبت به آرای سیاسی یک فیلسوف دارد وقتی از لحاظ زبانی همه‌ی ادعاهای برابرند و این تها فایده‌ی عملی گزاره‌هاست که ما را در انتخاب، یاری می‌رساند؟ اگر به تاسی از رورتی به تفکیک امر عمومی از امر خصوصی قائل باشیم، باید بپذیریم که همانطور که متفسکرانی چون نیچه، دریدا یا لیوتار می‌توانند به گسترش افق‌های تازه‌ی فکری در امور خصوصی و نگاه‌های شخصی مان کمک کنند، به همان اندازه نیز روزنامه‌نگاران متعهد، به تقویت آرای دموکراسی خواهانه یاری می‌رسانند با سنجشگری عملکرد اصحاب قدرت و فشار مطبوعاتی بر ایشان با توجه به گستره‌ی بسیار بیشتر مخاطبانشان. این گونه است که به نظر می‌رسد به جای اینکه به تقویت گفتمان فلسفی و معرفت شناسانه در جهت بسط حقوق بشر و ایده‌های دموکراسی خواهانه بیندیشیم، می‌توانیم به رسانه‌هایی فکر کنیم که در حوزه‌ی عمومی نیز مخاطبان بیشتری داشته و با

تعیین سیاست‌های عمومی - که رهیافت‌های دموکراتیک و حقوق بشری را دنبال می‌کند- امور مربوط به این عرصه قرین با موفقیت و کامیابی و بهروزی باشد.

هم ارز و هم عرض دانستن عدالت و خودآفرینی در نگاه رورتی، با رجوع به اندیشه‌های زبانی وی است که بهتر و بیشتر فهمیده می‌شود. رورتی با توجه به مرام پساتحلیلی اش بر آن است که همه چیز از زبان بر می‌آید و معیار فرازبانی ای نیز وجود ندارد که

اگر یک روزنامه - که مطمئناً مخاطب بیشتری نسبت به کتاب یک فیلسوف دارد، بتواند با به پرسش کشیدن بی عدالتی‌ها زورمداران را مورد نقادي ویرانگر خود قرار دهد، چه ارزش معرفتی کمتری نسبت به آرای سیاسی یک فیلسوف دارد وقتی از لحاظ زبانی همه‌ی ادعاهای برابرند و این تنها فایده‌ی عملی گزاره‌هاست که ما را در انتخاب، یاری می‌رساند؟

بخواهد سنجشگر ادعا‌های زبانی ما باشد. این موضع نیز ریشه در این نگاه رورتی دارد که بنا به عقیده‌ی وی، حقایق ساختنی هستند و نه کشف شدنی و از این رو تمام گزاره‌ها - که خود متشکل از واژگان برساخته‌ی بشری هستند- در یک طبقه‌ی ارزشی واحد جای می‌گیرند و نمی‌توانند ادعایی برتری معرفتی بر یکدیگر داشته باشند و از این طریق است که ادعاهای فلسفی در زمینه‌ی سیاست در یک نگاه پساتحلیلی، هیچ گونه برتری معرفتی بر ادعا‌های غیرفلسفی

از امر خصوصی» است. رورتی بر آن است که بین سیاست و فلسفه ربط محکم و وثیقی وجود ندارد، بلکه این دو تا می‌توانند و باید از هم دوری بجوینند. در واقع فلسفه‌ی سیاسی رورتی بر محور «رویه» شکل می‌گیرد. یعنی وی با نفی و طرد ابعاد متأفیزیکی و فلسفی مباحث سیاسی بر آن است که به ما بگوید چگونه می‌توانیم فارغ از اصطلاحات فیلسوفان و آرای سیاسی شان که منتج از تئوری‌های فلسفی شان است، تجربه‌ی مثبت لیبرالیسم را به عنوان یک رویه در نظر بگیریم و به کمک این نوع نگاه کمی «سیاسی‌تر» در مسائل مربوط به سیاست بیاندیشیم.

البته ریشه‌ی چنین تفکیکی نیز، به تباین واژگانی «عدالت» در معنای حقوقی- سیاسی اش با «خودآفرینی» به معنای فلسفی اش، بر می‌گردد. در واقع رورتی بر آن است به دلیل این تباین، نمی‌توان و نباید این دو را در یک پارادایم قرار داده و خود را مجبور به انتخاب میان دریدا و رالز سازیم بلکه باید با لحاظ کردن تفاوت پارادایمیک این دو افق مختلف فکری، سعی کیم هریک را در جای خودشان قرار دهیم و در این راستا باید که بین امر عمومی و امر خصوصی تفکیک ایجاد کنیم تا هم در امور خصوصی دست ما برای ابداع و ابتکار فکری باز باشد و هم در حوزه‌ی عمومی- بر جای رجوع به ایده‌های فلسفی مدرن یا پست مدرن-، با تکیه بر رویه‌ی مثبت غرب در امور مربوط به



خروج از فضای گفتمان محدود فلسفی، به گسترش آیتم های حقوق بشری کمک می کند. آیا نمی توان با یاری نقادی بی رحمانه‌ی منابع قدرت و گسترش آموزش عمومی دموکراتیک- که به ایجاد حساسیت انسان دوستانه می انجامد- بر جای استدلال های فلسفی، سیاست دموکراتیک و حقوق بشری را در جامعه نهادینه کرد؟ آیا یک کارگردان سینما و تلویزیون، یک رمان نویس و شاعر و یا یک ژورنالیست و کارتونیست قدرت تاثیرگذاری بیشتری بر جامعه‌ی مدنی دارد یا یک فیلسوف که درگیر دعواهای فلسفی و معرفتی خویش با دیگر فلاسفه است؟ یک ژورنالیست می تواند شاخص های حسی جامعه در نمایش نفی حقوق بشر توسط منابع غیردموکراتیک را بیشتر بلرزاند یا یک فیلسوف که نهایتاً مخاطبان خود را در میان یک قشر محدود جستجو می کند؟ بگذارید مثالی مشخص بزنیم تا بتوانیم به ادعای خود اعتبار بیشتری دهیم. تاریخ آلمان را در نظر بگیریم. این کشور را مهد فلسفه خوانده اند و البته پربراه نگفته اند. حتی بزرگترین فیلسوف مدربنیته یعنی ایمانوئل کانت نیز یک آلمانی بود. اما درک عمیق نظریه های فلسفی در باب دموکراسی، سیاست مدرن و حقوق بشر، تا چه اندازه به گسترش جنبش دموکراتیک در جوامعی چون آلمان کمک کرده است؟ به روند دموکراسی در آلمان دقت کنیم. این کشور در نهایت، در نیمه‌ی قرن بیست و با کمک ارتشهای متفقین بود که توانست از چنگ نازیسم رهایی یابد و به دموکراسی باثبات امروز برسد. اگر قرار بر نقش فلسفه در ایجاد و پایه ریزی دموکراسی بود به نظر می رسد آلمان می باید از نخستین کشورهایی بود که رنگ و روی دموکراسی را در کشور خود می دید نه این که تازه در نیمه‌ی نخست قرن بیستم، با فاجعه‌ای به نام هیتلر و هیتلری ها رو به رو می شد.

از این روست که گمان می کنم، فی المثل دو روزنامه‌نگار جوان واشنگتن پست به نام باب وودوارد و کارل برنشتاین که با افشای تقلب انتخاباتی ریچارد نیکسون در سال ۱۹۷۲، رسوایی و اترگیت را برای جمهوری خواهان آفریدند، بیشتر توanstند به نهادینه کردن دموکراسی کمک کنند تا ژاک دریدایی که در پی دیکانستراکشن دموکراسی مدرن بود و از این رو سیاست را امری همیشه در حال «تعليق» عنوان کرده و سال‌های سال در پی آن دموکراسی ای بود که می آید!



ایرانی، جدای از تعریف اصولی و حرfe ای که برای او قائل هستیم، اصولاً «باید» نقش یک نیروی دموکراسی خواه و حامی حقوق بشر را نیز بازیکند؟ یا خیر، روزنامه‌نگاری به ما هو روزنامه‌نگاری بایستی محور قرار بگیرد؟ اولویت با کدام یک است؟

بسته به تعریفی است که برای دموکراسی خواهی ارائه می دهیم. روزنامه‌نگار هر گاه به اسم آزادی خواهی یا دموکراسی خواهی، ابزار

موردنظر، اطلاع‌رسانی و نمایاندن واقعیت‌ها برای شهروندان جهت دست یابی شان به حقوق‌شان است.

روزنامه‌نگار نمی‌تواند و نباید به شهروندان از طریق کار خود لطمehای وارد کند و حتماً باید حقوق انسانی آنها را مدد نظر بگیرد و حتی از آن مراقبت کند.

اگر روزنامه‌نگار وارد فعالیت‌های «حامیانه» حقوق بشری شود، بدون اینکه طرف هیچ سازمان یا نهاد و حزبی را بگیرد و موفق شود شهروندان را از حقوق خود مطلع و نسبت به نقض حقوق بشر آگاهی بخشد، به رسالت حرفه‌ای و انسانی خود عمل کرده است.

به عنوان نخستین پرسش، بحث را این گونه آغاز می کنم که به عقیده‌ی جنابالی به عنوان یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای، فارغ از ملیت و بستر خاص سیاسی- فرهنگی، نسبت بین فعالیت روزنامه‌نگاری و فعالیت حقوق‌بشری، چگونه نسبتی است؟ یعنی ما اگر یک سه ضلعی مفهومی طرح کنیم و ترادف، تعامل و تباين را به عنوان سه مشخصه داشته باشیم، شما نسبت بین این دو فعالیت را از کدام یک از این سه ضلع بر می‌شمارید؟

روزنامه‌نگاری بنا به قواعد خود، باید در خدمت شهرهای ایشان باشد. به همین واسطه، نخستین مساله

ژورنالیسم و حقوق بشر

در گفت و گو با نیک آهنگ کوثر



دموکراسی خواهانه و یسط حقوق بشر- ایجاب
نمی کرد که این نقد دست کم برای یک دوره ی
کوتاه متوقف شود؟

بسته به رسالتی است که روزنامه‌نگار برای خود
معرفی می‌کند. من نتیجه محور نیستم. گرچه
می‌دانم نتیجه اطلاع رسانی غیر حزبی متناسب با
واقعیت و ایجاد فضای گفتگو و بحث به
دموکراسی منتهی می‌شود. سانسور واقعیت به
نفع منافع یک گروه یا حزب که خود را معادل
دموکراسی خواهی می‌داند اما سوابقش چیزی
دیگری می‌گوید، چه اسمی می‌تواند داشته باشد.
ما از کمبود آگاهی و دانش سیاسی در سال ۵۷
لطمهدی تاریخی خوردیم و سال‌های سال به دام
تاریکی افتادیم. مگر روزنامه‌نگاران نبایستی به نفع
حقوق شهروندان در سخنان رهبران وقت انقلاب
دقیق می‌شوند و با مقایسه گفته‌های شان با
نوشته‌های حوزه‌ی شان به مردم هشدار می‌دادند؟
آن زمان هم بسیاری به خاطر آنچه رسیدن به
دموکراسی می‌خواندند، یک طرف را تبلیغ کردند
و در برابر مشکلات سکوت کردند. یک جریان
سیاسی باید مسوولیت پذیر و پاسخگو باشد.
جریانی که خود را مدافعان «دوران طلایی امام» و
پیرو «آرمان‌های امام راحل» می‌خواند، و
جنایت‌های زیر نظر و یا حتی به دستور آیت الله
خمیلی را محکوم نمی‌کند و گروهی از
بازی‌گرانش مسوولیت‌های مهمی در آن دوران
داشته‌اند، چگونه می‌تواند خود را مدافع
دموکراسی و حقوق بشر بخواند. حقوق بشر با
تفسیرهای سیاسی و مصلحت به نفع قدرت قادر
و قاهر مترادف نیست. جنایت، جنایت است و اگر
گروهی به خاطر ایدئولوژی و یا منافع سیاسی
نقض حقوق بشر و جنایت را علناً محکوم نکند،
چگونه می‌توان از آن انتظار داشت که وقتی به
قدرت رسید، همان جنایتها را تکرار نکند.
پیروی از جنایت‌کار چگونه می‌تواند تضمین
کننده دفاع از حقوق انسان‌ها باشد؟

مساله مهم، ایجاد سوال و گرفتن پاسخ و سنجش
است، گروهی که تناقض بیشتری داشته باشد،
غیر قابل اطمینان‌تر است، وظیفه روزنامه نگار،
نمایاندن تناقض‌ها به مردم است. اطلاع رسانی
تصمیم می‌گیرند که چه می‌خواهند. اطلاع رسانی
و نور افشارندن بر نقاط تاریک نفعش به مردم
می‌رسد.

از این که در این گفت و گو شرکت کردید
متشرکرم.

اگردر ارائه‌ی یک گزارش ناچار از اعلام
موضوع حاکمان و محکومان باشیم، آیا یک
روزنامه نگار ایرانی با توجه به معادلات
سیاسی ایران امروز باید وزن این دو
را یکسان در نظر بگیرد؟ با توجه به این که
وزن اطلاعاتی-رسانه‌ای حاکمان به دلیل
گستردگی منابع قدرت، بسیار بیشتر از
محکومان است.

فکر می‌کنم در نظر گرفتن معادلات سیاسی
ایران، روزنامه‌نگاری‌مان را به وضعیت فعلی
رسانده است. مصلحت‌نگری مانع انعکاس
واقعیت‌ها می‌شود. اما اگر انتشار خبری، حقوق و
جان شهروندان را به خطر می‌اندازد، وظیفه
سردی‌بیر کاهش خسارت به حداقل است. اما
اینکه بگوییم چون رسانه‌های نزدیک به قدرت
فلان راه را می‌روند، ما باید راه کاملاً مقابل را
برویم باعث دور شدن ما از رسالت‌مان می‌شود.
وظیفه‌ها کاملاً مشخص است. باید قواعد را
 بشناسیم.

یک روزنامه نگار چگونه می‌تواند علایق و
گرایش‌های سیاسی و حقوق بشری اش را
در امر اطلاع رسانی دخیل نکند؟ این امر
امکان پذیر است؟

بسیار سخت است. اما اگر بتوانید به این درک
بررسید که دانستن همه واقعیت به نفع شهروندان
است، می‌توانید تا حدی خودتان را از افتادن به
دام گرایش سیاسی نجات دهید. اما باز هم تاکید
می‌کنم، روزنامه‌نگاری بنا به قواعدش باید مدافع
حقوق شهروندان باشد.

به عنوان پرسش آخر می‌خواهم به یک امر
مشخص سیاسی روز بپردازم. شما از جمله
روزنامه نگارانی بودید که در سال‌های اخیر
و در عین تمایلات بازز دموکراسی‌خواهانه،
به نقد عملکرد اصلاح طلبان در دهه‌ی
شصت و نیز روایت آنان از این دهه
پرداختید. این امر را چگونه توجیه می‌
کنید؟ به نظر شما یک مصلحت سیاسی
بزرگ‌تر و ارزشمند‌تر- در جهت اهداف

خط صلح

سازمان‌ها و نهادهای سیاسی شد دیگر
روزنامه‌نگار نیست، تبلیغاتچی است. اما
روزنامه‌نگار نمی‌تواند نسبت به نقض حقوق
انسان‌ها ساكت بماند و از ظلم و دیکتاتوری
حمایت کند. بحث محوری، دفاع از حقوق
شهروندان و گفتن واقعیات بدون در نظر گرفتن
منافع سیاسی است. «دانستن حق مردم است»
اما دانستن همه چیز نه آن چیزهایی که به نفع
گروههای سیاسی است! اولویت به نظر من
نهایتاً با اطلاع رسانی به دور از منافع حزبی
است.

ژورنالیسم و بی‌طرفی ژورنالیستی تا چه
اندازه می‌تواند دست ژورنالیست ایرانی
برای پیشبرد ایده‌های حقوق بشری را
بیندد؟ تجربه‌ی شخصی شما در این زمینه
چه می‌گوید؟

بی‌طرفی مطلق وجود ندارد. روزنامه‌نگار بالذات
بی‌طرف نیست اما «روزنامه‌نگاری» به بی‌طرفی
میل می‌کند. روزنامه‌نگاری ایرانی متسافانه
بی‌طرف نیست و منافع سیاسی و گاه مالی
تعیین کننده جهت‌گیری رسانه‌ها است. نزدیکی
و دوری از قدرت، خود تعیین کننده است.
بسیاری از خبرهای علیه رقبای سیاسی و یا به
نفع حزب خودی، واقعیت ندارند و تنها بخشی
از واقعیت متناسب با منافع قدرت یا طالبان
قدرت عیان می‌شود. می‌توانم بگویم که
روزنامه‌نگاری منفعت مدار و نتیجه محور تا
حدی بر انتقال واقعی اطلاعات متناسب با
حقوق شهروندان سایه اندخته است. فراموش
نکنیم که روزنامه‌نگار باید ناظر بی‌طرف قدرت
باشد. قدرت معمولاً با حامیان و مدافعان حقوق
بشر همراه نیست، در نتیجه به همین واسطه،
بسیاری از روزنامه‌نگاران تبدیل به یاران غیر
رسمی فعالان و مدافعان حقوق بشر هم
می‌شوند.

زمانی که بین ایده‌های حقوق بشری با
ارائه‌ی گزارش بی‌طرفانه از یک رخداد
تعارض پیش بیاید، روزنامه نگار موظف به
گزینش کدامیک است؟ به عنوان مثال،

برادر جان

سر را مقیم شانه‌ی من کن برادر جان
باران نمی‌بارد بر این بی‌غوله‌ی بی‌نان
سر را به بغضن شانه‌ام بسپار و غم بنشان
تو گریه کن شاید دری وا شد برادر جان
فتی به آنسوی زمان فتنی به کورستان
اشکی بزین و فنده کن بد درد بی درمان
با سک تکردن آنچه با ما گرده اند اینان
با نام آبادی چنین ویرانمان گردند
مارا دچار رعشه‌های نیمه شب گردند
نا رستمان نایدر سه راب را کشند
هر کورسوی مرده را فورشید نامیدند
چون مادران در ماتم فرزند می‌گریم
ما را هریم حق حق خود کن برادر جان
با سک تکردن آنچه با ما گرده اند اینان
ما هم دو بن بستیم از این رو دل به هم بستیم
ما هر دوگان آزاده سروان تھی دستیم
با مرده فوران مدیقت فوان نبیوسیم
دیوارشان اثبات فواهد کرد ما هستیم
هستیم و می‌میریم و با مردن نمی‌میریم
ما را هریم گریه کن خود کن برادر جان
دیگر از تاریکی است اما تو روشن باش
دل دل تکن لوطی خودت داش گل من باش
تو جنگلی و ریشه داری ناسترون باش
تو وارث ایل و تبار یاغی من باش
وقت است از خواب هزاران ساله برخیزی
باید به مهر مادری مادری دیگر بیاییزی
حالا تو دوش حق حق من شو برادر جان...

در این بھار مرده‌ی بی عشق بی انسان
سر را مقیم شانه‌ی من کن که مدتهاست
سر را به روی شانه‌ام بلکن و حق حق کن
ما گریه کردیم و قفسه‌های قفس تر شد
تو گریه کن شاید فدای تو دری وا کرد
اشکی بزین و فنده بر این تنه سالی کن
آه ای برادر جان، برادر جان، برادر جان
پاوهش فوان سفره‌ی بی نازمان گردند
با نام آزادی صدام را ویب گردند
کفتند نورند و رک مهتاب را کشند
زاغان غفلت برده با گلکان فرامیدند
من در عزای فنده و لبفند می‌گریم
من هم دلم فون است از این کابوس بی پایان
آه ای برادر جان برادر جان برادر جان
ما هم دو از یک ٹاک و یک دنیای بی بستیم
این بید ها را باد و ما را در فواهد برد
بر سفره‌ی ما تهمت بی قاتقی بستند
کفتند هرگز نیستید اما ندانستند
هستیم و داد فویش از بیدار می‌گیریم
در این بھار مرده‌ی بی برگ بی باران
سر را به فشم شانه‌ام بسپار و ایمن باش
این گوگان آیین عیاری نمی‌داند
این باغ نازا را به آفت زاگان بسپار
با این ملیک‌های دست اخشار امیری نیست
ای سنگ تیپافورده ای بی بست پایینزی
این روپیش در خود نام کهنه مردان نیست
من هم دلم فون است از این کاشانه‌ی ویران

علی اکبر یاغی تبار به سال ۱۳۵۸ در بابلسر دیده به جهان گشود. دفتر شعر اول او با نام جوانمرگ نامه منتشر شد. سبک شعری وی غزلسرایی انتقادی اجتماعی است. هر چند قالب اصلی شعرهای یاغی غزل است اما دو بیتی، مثنوی، رباعی، قطعه و ... هم در میان آثار او وجود دارد. از مشخصه‌های شعر یاغی، دایره لغات وسیع، تنوع محتوایی، استفاده از ترکیبات عامیانه و چنان که از نام او بر می‌آید بی مرز بودن است.



گزارش آماری نقض حقوق بشر

ویژه مرداد ماه ۱۳۹۰

نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران



گزارش آماری نقض حقوق بشر در ایران

های دولت برای جداسازی جنسیتی در دانشگاه ها و حتی ممانعت از تحصیل زنان، هم چنان به قوت خود باقیست.

طرح جمع آوری تجهیزات ماهواره ای شهروندان از سوی ماموران انتظامی نیز که به شکل گسترده ای در تهران، قم و سایر شهرهای بزرگ آغاز شد و به شهرهای دیگری مانند سندج، سلماس، سرپل ذهاب و ممسنی رسید؛ از دیگر مواردی است که مورد توجه واقع شد.

محکومیت نوجوان (۱۷ ساله) متهم به قتل روح الله داداشی، از قوی ترین مردان ایران به اعدام را هم می توان در این حوزه دسته بندی کرد.

افکار عمومی، بی توجهی به گزارش‌های نقض حقوق بشر

در این بین اما گزارش‌های نیز در حوزه حقوق بشر منتشر شد که نسبت به سایر اخبار مشایه کمتر مورد توجه افکار عمومی قرار گرفت. عدم توجه افکار عمومی به برخی گزارش‌های حائز اهمیت ریشه در مسایل مختلفی منجمله سیاست گذاری رسانه‌ها و سلایق شهروندان دارد و چه بسا که این موضوع با رفتار طبقه حاکم نیز مطابقت نماید.

ایشان اشاره کرد. این جریان البته تا مرحله‌ی اخذ و پخش اعترافات تأویزیونی از بازداشت شدگان نیز پیش رفت و سپس تعدادی جوان دیگر نیز در همزمان به همین اتهام بازداشت شدند. هم چنین خبر سانسور منظمه خسرو و شیرین و دیوان بیرون و منیزه از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی پس از ۹ قرن، از مهم ترین مواردی بود که توجه بسیاری از مردم و اهالی فرهنگ را به خود جلب کرد.

از سویی اخبار مربوط به کودک آزاری که چندی سمت در جامعه حساسیت برانگیز شده است نیز در مردادماه هم مورد توجه قرار گرفت. در این رابطه سه کودک در سه حادثه‌ی جدگانه توسط والدینشان کشته شدند. در حادثه‌ی اول مادری در تهران کودک یک و نیم ساله اش را خفه کرده و سپس رگ خود را زد، در حادثه دوم نیز پدری به وسیله‌ی چوب دستی، کودک ۱۲ ساله اش را به قتل رساند که وی نیز پس از این اتفاق به زندگی خود پایان داد و در مورد سوم هم مادری در همدان پس از خفه کردن کودک پنج ساله اش مانند موارد قبلی خودکشی کرد که البته از مرگ نجات یافت. این اخبار در شرایطی سنت که یک عضو گروه حقوقی هیئت علمی دانشگاه آزادی سارسرا از ۶ هزار گزارش کودک آزاری در اورژانس کشور سخن به میان آورده است.

از سوی دیگر نیز حذف ۱۳ رشته کارشناسی از فهرست رشته‌های تحصیلی آزمون سراسری سال ۹۰ دانشگاه علامه طباطبائی علاوه بر اینکه داوطلبان این رشته‌ها را سردرگم و مستachsen کرد، توجه بسیاری از منتقدین و اهالی رسانه را نیز به خود جلب کرد. برنامه

نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران بر اساس برنامه ماهانه خود که بیش از ۱۷ ماه از آغاز آن می‌گذرد، اقدام به انتشار گزارش آماری ماهانه از وضعیت حقوق بشر ایران ویژه مردادماه ۱۳۹۰ نمود که خلاصه‌ی این گزارش در ذیل آمده است.

ارزیابی عمومی در مورد اخبار نقض حقوق بشر در مردادماه

مردادماه سال ۱۳۹۰ در شرایطی پشت سر گذاشته شد که هم چنان نقض مستمر حقوق بشر در حوزه های مختلف در ایران ادامه دارد، و البته این نقض تنها به مشکلات و نواقص حکومت مربوط نمی‌شود، که بخش نه چندان کوچکی از آن به علت مشکلات فرهنگی عدیده ای است که جامعه ایرانی با آن دست به گریبان است.

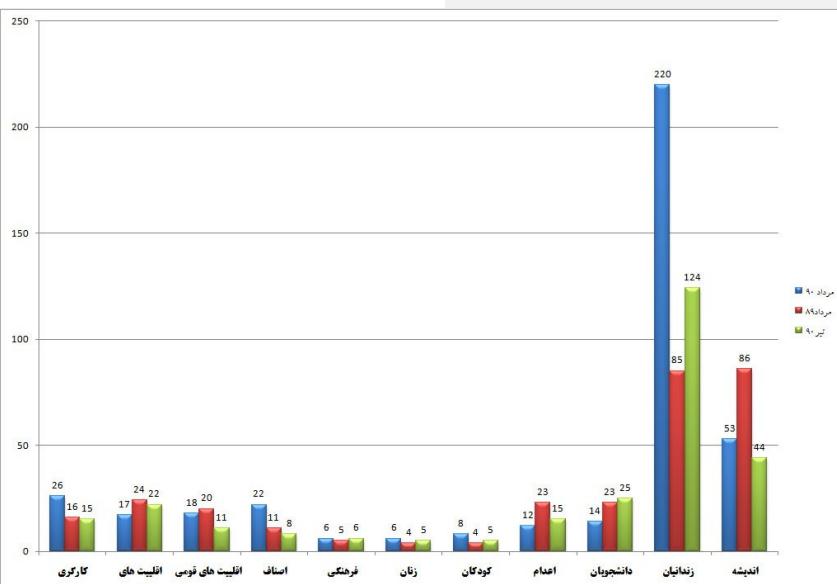
با توجه به بررسی اخبار منتشر شده در مردادماه، مهم ترین آن ها مربوط به تداوم خشونت های ناشی از درگیری نیروهای نظامی ایران با چریک های حزب حیات آزاد کردستان(پژاک) بود که موجب آسیب به غیرنظامیان، مناطق مسکونی، زراعی و محیط زیست و هم چنین بسته تر شدن فضای مدنی در مناطق کردنشین غرب کشور شد. این در حالیست که یکی از فرماندهان عملیاتی نیروی زمینی سپاه پاسداران اعلام کرد اسامی ۴۰ تا ۵۰ تن از کشته شدگان پژاک را در اخیر دارد، همچنین وی مدعی شد اگر نیروهای این حزب سیاسی فعالیت مسلحانه نداشته باشد، ما با آنها کاری نداریم.

در ماه گذشته همینطور رای دادگاه تجاوز گروهی به تعدادی از زنان در خمینی شهر اصفهان نیز که از موضوعات جنجال برانگیز ماههای اخیر محسوب می شود نیز صادر شد که به موجب آن چهار نفر از متهمان اصلی این پرونده محکوم به اعدام در ملاءعام شدند.

افکار عمومی و توجهات خاص

در این قسمت از گزارش تلاش شده از خبرهایی سخن به میان آید که از سوی افکار عمومی، که در اینجا اشاره ای است به شهروندان، گروه های مختلف دفاع حقوق بشر و رسانه ها با حساسیت بیشتری دنبال شده است. علی رغم اینکه بعضی جم کمتری از نقض حقوق بشر را در قیاس با گزارش های دیگر در مرداد ماه روایت میکردند.

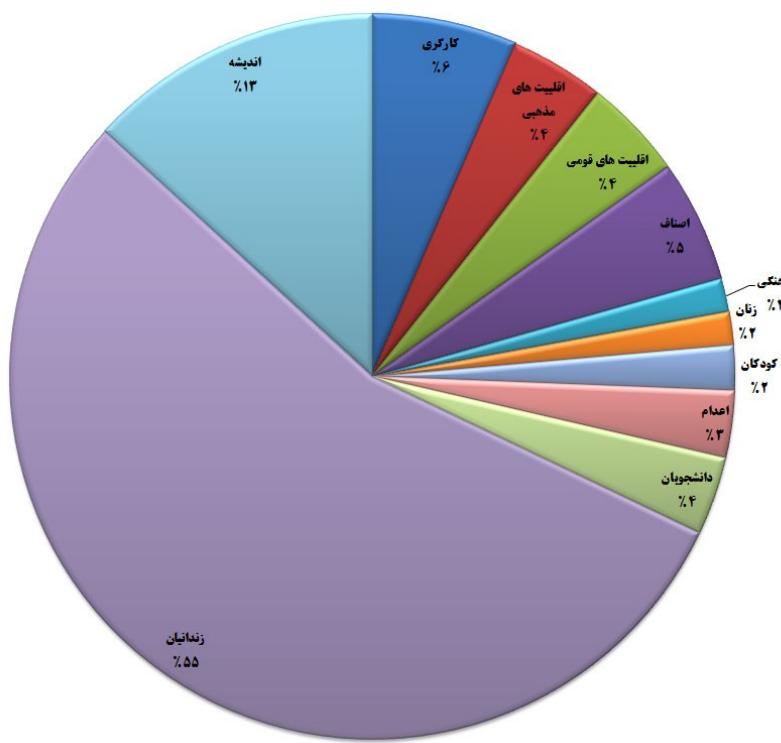
از جنبه ای ترین اخبار در این حوزه باستی به برخورد نیروهای انتظامی با تعدادی دختر و پسر که در بوستان پر دیسان و پارک آب و آتش تهران در دو مراسم جدگانه برنامه هایی تغیری تحت عنوان آب بازی و خز بازی ترتیب داده بودند و بازداشت برخی از



مقایسه آماری نقض حقوق بشر در مرداد نود با مرداد سال قبل و تیر سال جاری



مقایسه نمودار رگزی از مراحل این بر اساس رسته ها در مردادماه ۹۰



در مورد درگیری های به وجود آمده اخیر در مناطق مرزی غرب و شمال غربی کشور بین نیروهای نظامی جمهوری اسلامی با حزب حیات آزاد کردستان (پیزاک) و آسیب به غیر نظامیان ساکن در این مناطق بایستی به این مهم اشاره داشت که طبق بند ۲ ماده ۱۳ دومین پروتکل الحقیقی به کتوانسیون های معروف ژنو که ایران نیز به آن ملحق شده است، جمیعت غیرنظامی و افراد عادی نبایست هدف حملات قرار گیرند، ماده ۵۱ پروتکل اول همین کتوانسیون نیز به روشنی به این مهم اشاره دارد که در جریان یک مخاصمه مسلحانه، بمباران یک هدف نظامی نزدیک به مناطق مسکونی که منجر به ارعاب و وحشت غیر نظامیان می شود ممنوع است و یک عمل مجرمانه قلمداد می شود.

هم چنین در رابطه با صدور حکم اعدام برای چهار تن از متهمنان تجاوز گروهی در خمینی شهر به زنان نیز بایستی در نظر داشت که بر اساس تحقیقات جامعه شناسانه اعدام در ملاعام مصدق باز تولید خشونت در جامعه است و در این مورد خاص نیز با توجه به موارد متعدد مشابه دستگاه قضایی با صدور چنین احکامی به حل مشکل از راه پاک کردن صورت مسئله می پردازد. البته مخالفت با حکم اعدام برای این افراد تنها به دلیل تحلیل های جامعه شناسانه که در بالا به آن اشاره شده، نیست؛ بلکه این محکومیت از سوی فعالین حقوق بشر در درجه اول و قلی از هر چیز به دلیل مخالفت با حکم اعدام به منزله سلب حق حیات است.

از سویی در شرایطی آمار رسمی حاکی از وجود ۳۲ هزار کودک بدون هویت و شناسنامه در ایران است که

خط صلح

یک نمونه از این گزارش ها مربوط می شود به اعتراض غذای سه تن از زندانیان اهل حق محبوس در زندان یزد در اعتراض به عدم اطلاع از دلیل دادگاهی شدن مجددشان، که به هیچ عنوان مورد توجه افکار عمومی قرار نگرفت و هم چنین اعتراض مهدی خزعلی، از زندانیان سیاسی محبوس در زندان اوین نیز با بی توجهی روبه رو شد. وی که در هنگام دستگیری مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود، خطاب به مسئولان قضایی اعلام کرده بود که «جناه ام را بر دوستان خواهمن گذاشت».

هم چنین از دیگر موضوعاتی که عموماً به رغم اهمیت فراوان، مورد توجه افکار عمومی قرار نمی گیرد مرگ زندانیان در زندان به علت عدم رسیدگی پزشکی است که در مردادماه و در همین رابطه نیز یک زندانی سیاسی کرد در بهداری زندان مرکزی ارومیه جان خود را از دست داد. دو زندانی عادی هم در زندان مهاباد جان خود را از دست دادند که مرگ یکی از آنان موجب اعتراض تعدادی از زندانیان محبوس در آن زندان شد.

محمد احمدی نژاد، رئیس دهمین دولت جمهوری اسلامی نیز در حالی مدعی شده است در ایران هیچ کس به خاطر ابراز عقیده در زندان نیست که کماکان تعداد کثیری از فعالین بدون در نظر گرفتن بدیهی ترین حقوق انسانی در زندان به سر می برند. در این زمینه می توان به طور خاص به وضعیت بد جسمانی بسیاری از زندانیان سیاسی محبوس در زندان رجای شهر کرج منجمله علی عجمی، رضا شریفی بوکانی، عیسی سحرخیز، مهدی محمودیان، کیوان صعیمی، حسن تفاح، رضا جوشن، ماشالله حائری و حشمت الله طبریزی اشاره کرد.

همچنین در این بخش باید مسئله‌ی محدودیت های مکرر برای ادیان رسمی در ایران منجمله خبر توقيف بیش از شش هزار جلد کتاب مقدس مسیحیان و همین طور تخریب یک کلیسا تاریخی در کرمان که در فهرست آثار ملی ایران ثبت شده بود، مورد توجه قرار گیرد.

آماری که اداره‌ی کل اتباع خارجی استانداری تهران در مورد وجود ۳۲۰ هزار کودک بدون هویت و شناسنامه، حاصل ازدواج زنان و دختران ایرانی با اتباع خارجی، هم ارائه داد با وجود اهمیت فراوان به هیچ وجه مورد توجه قرار نگرفت.

در این ماه دو تن از مسئولین مربوطه در رابطه با از حد مجاز گذشتن آلوگی های میکروبی دریای خزر به علت تخلیه‌ی فاضلاب ها و وجود رنگ سبز و بوی جلک در آب شهرستان سقز در استان کرمانشاه با رسانه ها گفتگو کردند که این دو خبر نیز به رغم اهمیت، مورد توجه قرار نگرفتند.

سه رویداد مثبت

در ماه گذشته یک اتفاق را که می توان از آن به عنوان رویدادی مثبت نام برد، صرف نظر امنه بهرامی نوا از قصاص جوانی که در سال ۸۳ در منطقه رسالت تهران به دلیل جواب منفی به خواستگار انتقام جویش، مورد اسیدپاشی قرار گرفت؛ لحظاتی قبل از به اجرا در آمدن حکم بود. وی در مصاحبه با رسانه ها اعلام کرد

که سال ها برای گرفتن حکم قصاص تلاش کرد تا به همگان ثابت کند مجازات اسید پاشی چیزی جز این نیست و ممکن است دیگر قربانیان هرگز راضی به باخشش متمه نشوند. هرچند که باستی اشاره کرد

مدافعان حقوق بشر ضمن استقبال از اقدام انسانی آمنه بهرامی در بررسی هایی بی طرفانه انتقادی را نسبت به پذیرش چنین مجازات غیرانسانی و غیرحقوقی بعنوان یک شیوه انتقام گیری گردید داشتند و موضوع بخشش وی و مشروع شناختن شیوه های خشونت محور غیرانسانی را تمایز از هم خوانند.

هم چنین درخواست احمد شهید، گزارشگر ویژه حقوق بشر ازدواج ملل متحد از دولت به منظور سفر به ایران و بررسی وضعیت حقوق بشر در کشور، موجب باز شدن روزنه‌ی امیدی در زمینه بهبود وضعیت اسفناک حقوق بشر در ایران شده است.

در زمینه تهیه قوانین مناسب حقوق بشر هم، ماه گذشته لایحه ای برای حمایت از حقوق کودکان و نوجوانان به تصویب دولت رسید تا حمایت از کودکان و نوجوانان را به سطحی برسانید که از تکرار هر گونه کودک آزاری در جامعه جلوگیری شود.

مردادماه

در این بخش سعی خواهد شد مختصراً به بررسی حقوقی تعدادی از مهم ترین گزارش های حقوق بشری ماه که در فوق به آن اشاره شد؛ پرداخته شود. این نوع بررسی ارتقای آگاهی های جامعه از موارد نقض حقوق بشر در حوزه آموزشی را به عنوان یک مدد دنیال می کند.



دکتر الهه زرگر

خشونت در جامعه ایرانی

خود زمینه های عینی بروز انواع پرخاشگری های اجتماعی و خشونت را فراهم می کند. در چنین شرایطی که فرد از سویی به لحاظ ذهنی «مناسبات زورگویانه» را جایگزین خرد و منطق کرده و از سوی دیگر به لحاظ عینی و اجتماعی دچار سرخوردگی های متعدد است با کوچکترین تلنگری در معرض خطر فروافتادن در ورطه ای خشونتی لجام گسیخته قرار می گیرد.

نکته دوم بررسی مسأله از دیدگاه جامعه شناسی حقوقی است. در این بحث مسأله از سه منظر؛ یعنی فرایند تعیین نوع مجازات، هدف از مجازات و پیامدهای مجازات در ایران تحلیل می شود.

ماهیت فرایند تعیین مجازات در نظام های مدرن متفاوت از نظام های ماقبل مدرن است. در یک نظام قبیله ای تعدی به یک فرد به معنای تعدی به فرد فرد اعضاء آن قبیله و حتی به معنای تعدی به کلیت قبیله است. از این رو در چنین نظام هایی کل قبیله به دنبال کسب حق یا حیثیت از دست رفته اش به نزاع و انتقام با فرد و قبیله متجاوز بر می خیزد، اما دایره این نزاع و انتقام گیری فقط به دو قبیله درگیر محدود می شود. یعنی تعدی به افراد به عنوان مسأله ای اجتماعی که مسئولیتش متوجه کل جامعه باشد - و نه صرفاً قبیله یا قبیله های درگیر - مطرح نیست. با رشد و توسعه جوامع بشری، جرایم جنایی و مجازات آن ها از مفهوم خصوصی آن خارج و به عنوان مسأله ای اجتماعی مطرح شد. مطابق چنین نگرشی تعدی به یک فرد نه تنها تعدی به حقوق آن فرد، که تعدی به حقوق جامعه

نیز به خود گرفت. یکی از دلایل شیوع خشونت های خانوادگی در ایران وجود همین روابط زورگویانه ای است که غالباً علیرغم خواست قربانیان به آنان تحمل شده است.

از سوی دیگر نهاد حکومت نیز در این جامعه حاکمیت خود را با ابزار زور و خشونت به کرسی می نشاند. مونتسکیو در مقایسه میان نظام های دموکراتی و استبدادی می گوید که این دو نظام در یک نکته با هم اشتراک دارند و آن هم «برابری» است، با این تفاوت که در نظام های دموکراتی برابری به معنای برابری آحاد جامعه در برابر قانون است در حالی که در نظام های استبدادی برابری به معنای برابری افراد در ترس - ترس از حاکمیت مستبد - است. در ایران نیز نظام حکومتی از قبل ایجاد رعب و وحشت و خشونت، حاکمیت خود را إعمال می کند. انجام اعدام های گروهی یا فردی به ویژه در ملاء عام و شکنجه و سرکوب افراد به یکی از کارکردهای روزمره و متداول حاکمیت تبدیل شده است. به این ترتیب در این جامعه فرد از همان آغاز حیات خود و

طی فرایند فرهنگ پذیری عملاً خشونت و زورگویی را به متابه عنصری فرهنگی از طرق مختلف یعنی نهاد خانواده، گروه های همسالان، نهادهای آموزشی و نهادهای سیاسی و غیره کم و بیش پذیرفته و درونی کرده است و خشونت به عنوان عنصری بالقوه یا حتی بالفعل در نظام شخصیتی فرد وارد می شود.

در عین حال وجود نابرابری های طبقاتی، فقر، بیکاری، نا آگاهی در جامعه نیز به نوبه

برای تحلیل جامعه شناختی مسئله اسیدپاشی با بررسی موردي آمنه بهرامی، می توان از دو زاویه در موضوع کاوش کرد:

۱ - بررسی مسأله از منظر جامعه شناسی انحرافات و طرح این سؤال که چرا اساساً در جامعه ایران پدیده ای خشونت تا به این حد رواج پیدا کرده که فرجام عشقی شدید، آسیب به مشغوق و نابودی او باشد؟

۲ - بررسی مسأله از دید جامعه شناسی حقوقی و تحلیل جامعه شناختی از قوانین مربوط به فقصاص در ایران.

در ارتباط با بحث نخست باید اذعان نمود که مجموع شرایط ساختاری موجود در ایران پدید آورنده و تشید کننده بروز خشونت در این جامعه، از هر شکلی اعم از فردی تا جمعی و از هر نوعی اعم از قومی، سیاسی، خانوادگی، جنسی و غیره است. بدین معنی که ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی در بسیاری مواقع نه تنها فاقد سازوکارهای بازدارنده خشونتند، بلکه چه بسا خود مروج خشونت می باشند.

در ایران نهادهای آموزشی از پایین ترین تا بالاترین سطوح تحصیلی بر پایه مناسبات زورگویانه قرار داشته و حتی تنبیه و خشونت فیزیکی همچنان به عنوان یکی از روش های تعلیم و تربیت در بسیاری از مدارس کم و بیش به کار می رود. در نهاد خانواده نیز میان افراد روابط فرادست و فروdest بر مبنای موقعیت افراد - سن و جنس - حاکم است. این روابط که ریشه در اقتصاد و فرهنگ دارد پس از انقلاب اسلامی تا حد زیادی جنبه رسمی و قانونی

اجتماعی می شود. در شرایطی که مسئولیت اخذ تصمیم جهت مرگ یا زندگی و به طور کلی مجازات مجرم به شاکی یا خانواده وی واگذار می شود ، خواه ناخواه شاکی و خانواده‌ی وی نیز وارد فرایند تعیین مجازات و حتی اجرای حکم می شوند. نتیجه چنین امری آن است که عملاً نقش قوه‌ی قضاییه و نهادهای مسئول در زمینه پیش گیری از جرم و تلاش برای اصلاح جامعه به نقش دژخیمی تنزل می یابد که منتظر اشاره دست شاکی است که مجرم را آزاد یا اعدام کند. به ویژه که در بسیاری از مواقع حتی اجرای حکم نیز توسط یکی از مدعیان شاکی صورت می گیرد . بی تردید کشیدن صندلی از زیر پای محکوم به اعدام یا وابسته شدن نقص عضو مجرم به اراده‌ی قربانی می تواند موجب پیامدهای آسیب زای روانی و اجتماعی متعددی برای افراد دخیل در مسأله گردد. در چنین شرایطی از آنجا که مجازات مجرم بُعد شخصی پیدا کرده ، این بار شاکی یا وابستگان او به عنوان قاتل یا مسبب نقص عضو مجرم نگریسته می شوند و این می تواند به معنای ادامه چرخه خشونت، جرم و مجازات در جامعه باشد. در ایران، به ویژه در مورد جرایم جنایی نحوه‌ی مجازات عمدتاً به گونه‌ای است که کم کم جای مجرم و قربانی عوض شده و مجرم خود تبدیل به قربانی مظلومی می شود که افکار عمومی به همدردی با او می پردازند. در حالی که اگر بین جرم و مجازات تناسبی منطقی وجود داشته باشد - و این الزاماً به معنای قصاص نیست - بدون جریحه دار شدن روح جمعی، مجرم توسط نهاد قضایی ، نه شخص یا اشخاص - مجازات شده و جامعه در جهت اصلاح گام بر می دارد.

تمهید مختلف را در برابر مقوله جرم به کار می گیرند؛ الف) پیش گیری از جرم ب) حمایت از قربانی^۳ مجازات مجرم . این در حالی است که در ایران دو مقوله نخست تقریباً به طور کامل به فراموشی سپرده شده است.

در بحث پیش گیری از جرم ، نهادهای ذیربیط و مسئول توجه خود را صرفاً معطوف به سازوکارهای کنترلی و استفاده از نیروی زور و پلیس معطوف کرده اند ، غافل از آنکه در عمل ثابت شده این سازوکارها فقط به میزان ناچیزی بازدارنده جرم می باشند.

در زمینه حمایت از قربانی نیز چنانچه به عنوان مثال در همین مورد خاص - پرونده آمنه بهرامی - نیز شاهدیم هیچ نهادی مسئولیت حمایت مالی جهت معالجه قربانی را نپذیرفت . گویی که کل دغدغه قربانی در انتقام گیری از مجرم خلاصه شده است. به نظر می رسد نظام قضایی ایران با برجسته کردن نقش مجازات ، بیش تر به مختومه کردن پرونده های جنایی و شانه خالی کردن از بار مسئولیت آن ها توجه دارد تا حل اساسی مسأله. مجازات که در کلیه جوامع توسعه یافته به عنوان وسیله‌ای جهت اصلاح و بازسازی جامعه تلقی می شود در ایران خود تبدیل به «هدف» شده است . از این رو چه بسا فردی که بارها تهدید به آسیدپاشی یا مرگ شده ، علیرغم مراجعته به پلیس با هیچ اقدام عملی ، نظیر اقدامات کنترلی یا مراقبتی - از سوی نهادهای مربوطه حمایت نشده و حتی صراحتاً با مسأله این گونه برخورد می شود که زمانی که جرم صورت گرفت و حادثه رخ داد مجرم «مجازات» می شود.

در ارتباط با سومین محور بحث یعنی پیامدهای مجازات قصاص باید اذعان نمود که چرخه جرم و مجازات در ایران به گونه‌ای شکل گرفته که نه تنها جرم بلکه مجازات مجرم نیز واجد جنبه‌های آسیب زای

تلقی شده و جامعه در برابر آن مسئول است. در همین راستا جامعه با تدوین قوانین حقوقی دقیق مقوله جرم و مجازات را از اراده‌های شخصی خارج کرده و جنبه‌ی عام و پیش‌بینی پذیر به آن می دهد. اولین نکته‌ای که در نظام حقوقی ایران به عنوان عنصری آسیب زا به چشم می خورد پایبندی قانون گذار ، به ویژه در مورد جرایمی چون قتل و نقص عضو ، به روش های قبیله‌های است. با این تفاوت که اگر در نظام قبیله‌ای حق تعیین نوع و کیفیت مجازات کل قبیله را شامل می شد و نتیجتاً تابع قوانین قبیله‌ای بود ، امروزه این حق به اراده یک فرد یا خانواده او محدود می شود. به این ترتیب چه بسا برای جرمی واحد نوع مجازات متفاوت می شود. به عبارت دیگر سرنوشت فرد مجرم وابسته به اراده قربانی و ویژگی‌های شخصیتی او می شود به گونه‌ای که حتی شاید بتوان گفت علاوه‌اکثر شاکی از جایگاه شاکی به نوعی به جایگاه قضایی تغییر نقش می دهد ، و آزادی یا مرگ مجرم به اراده شاکی وابسته می شود. بنابراین به جای نوع جرم ، خلق و خو و روحیات شاکی و خوش اقبالی یا بد اقبالی مجرم تعیین کننده مجازات وی می شود. حال آنکه در بسیاری از جوامع به دلیل حرمت و کرامت مقام انسان ، مسائلی چون قتل یا نقص عضو که وجود آن جمعی را جریحه دار می کند ، مجازات جنبه‌ای عمومی داشته و جامعه مدعی خون یا آسیب وارد می شود.

دومین نکته مهم «هدف از مجازات» است. امیل دورکیم جامعه شناس فرانسوی معتقد است به طور کلی دو نوع حقوق در جوامع وجود دارد ، یکی حقوق ترمیمی یا اصلاحی و دوم حقوق تنبیه‌ی که جنبه انتقامی دارد . از دید وی در جوامع مدرن مجازات با هدف اصلاح و بازسازی جامعه شکل گرفته ، در صورتی که در حقوق تنبیه‌ی که خاص جوامع ماقبل مدرن است اصل بر مجازات مجرم و اخذ انتقام از اوست. امروزه در جوامع توسعه یافته سه



تحلیل روانشناختی اسیدپاشی

دکتر آزاد مرادیان

چندین قربانی

آمنه در ادامه سماجتها و مزاحمتها مجید نهایتاً تصمیم می‌گیرد در ملاقاتی با او اتمام حجت کند و با بیان این موضوع که او عقد کرده است همه چیز را پایان دهد. با این حال تهدید های مجید پایان نمی‌یابد و او با بیان اینکه اگر با من ازدواج نکنید آنچه نباید بکنم خواهم کرد و سرانجام پاشیدن اسید به صورت آمنه آغاز ماجاری را رقم می‌زند که اکنون نه تنها زندگی آمنه و مجید، بلکه وجدان جمعی جامعه مارا هم آسیب دیده کرده است.

منشا این خشونت‌ها در کجاست؟

هنگامیکه از خشونت و پرخاشگری صحبت به میان می‌آید باید به تاثیر متقابل فرد بر جامعه و جامعه بر فرد پرداخته شود.

خشونت پاسخی است به ناکامیها و انتظارات برآورد نشده، این ناکامیها می‌تواند در روابط فرد با فرد به وجود آید یا در روابط فرد و جامعه که از خانواده آغاز و به جوامع بزرگتری چون مدرسه، محل زندگی و محل کار قابل ترسی و تعمیم خواهد بود. با این حال پاسخ همه افراد به ناکامیها و شکستها و برآورد نشدن انتظارات در زندگی یکسان نیست، هر چند خشم و عصیت می‌تواند پاسخی همه گیر باشد، با این حال تجربه‌های فردی، میزان پخنگی شخصیت، رشد و تکامل عقلی و نحوه رویکرد جامعه با اهرم های ارزش گذاری فرهنگی، اخلاقی، تربیتی و حقوقی می‌تواند در پاسخ به ناکامی‌ها و شکست‌ها موثر باشد. بیشتر روانشناسان در یک امر توافق نظر دارند و آن اینکه شخصیت فرد حاصل کارکرد فرایندهای ژنتیکی، فیزیولوژیکی و تربیتی در محیط پیرامون است و البته باید به این محیط پیرامون، فضای نوین مجازی و اثرات سیستمهای فرا محیطی تکنولوژی ارتباطات را هم اضافه کرد

با این حال نقش فرد و شخصیت فردی را نمی‌توان در وقوع این گونه رویدادها از نظر دور داشت. هر رفتار خشونت آمیز دارای مولفه‌هاست که بخشی از آن بیرونی است که به عنوان محرك رفتار عمل می‌کند و مولفه‌های درونی که با مجموعه‌ای از تجربیات فردی، باورها، اعتقادات، کشش‌ها که در زیر ساختهای ادراکی قرار گرفته اند و پتانسیل های فیزیولوژیکی و روانشناختی که جزئی از تعلقات فردی است در مجموع می‌تواند رفتاری خشونت آمیز را به وجود آورد. اگر عصبانیت و خشم را در مفهوم کلی خود بخشی از رفتارهای خشونت آمیز بدانیم، به جرات می‌توان گفت که بسیاری از افرادی که به گونه‌ای از اختلالات روانی رنج می‌برند مستعد رفتار پرخاشگرانه و خشونت آمیز هستند. در طبقه بندي روانی افراد و واکنشان در مقابل ناکامی و نامیدی چهار گروه مشخص را می‌توان از زیر گروههای آن جدا کرد. بخشی از افرادی که واکنشان به ناکامی واکنشی علني است، مستقیماً عصبانیتشان را متوجه موضوع تحریک کننده می‌کنند، این افراد به عنوان یک شخص عصبی در میان افراد نزدیک خود

رویکردی روانشناختی به حادثه اسید پاشی: یک حادثه، از حادثه پاشیدن اسید به صورت آمنه هشت سال می‌گذرد، با این حال موضوع برای آمنه و خانواده او، بستگان و دوستان دور و نزدیکش هنوز زنده است. در هر لحظه از زندگی آمنه و قطعاً در زندگی اعضا خانواده وی این مسئله بی‌پایان است. شاید با تفاوت‌هایی برای مجید و خانواده اش هم این موضوع نه همه دلمشغولی زندگیشان بلکه بخش جدایی نابذیری از روزمرگی شان باشد. به دلیل نوع خشونت اعمال شده، شیوه آسیب رسانی به قربانی، انعکاس وسیع آن در رسانه‌ها و در میان بحث‌های روزانه در میان مردمی که قربانیان حادثه از آن برخاسته اند، این حادثه هنوز زنده است. طولانی شدن دادگاه و رای صادره از سوی دادستان و قاضی این پرونده، اظهار نظرهای متفاوتی را به دنبال داشته است، شاید همه در یک موضوع با هم رای باشند و آن اینست که خشونت اعمال شده در این حادثه باید مجازاتی در خور داشته باشد. در کنار موضوع بحث بر انگیز دیه و ارزش مادی که برای جان و کالبد انسان گذاشته اند، بحث قصاص هم آنچنان پیچیده است که نیاز به بررسی آن در ایران بسیار احساس می‌شود. جامعه کنونی ایران با بن مایه های فرهنگ ایرانی اسلامی، با حضور بی مبالغه نسل جوان که خود را همسو با دهکده کوچک جهانی می‌بیند، با نسلی که در مباحث فکری و عقیدتی از باورهای محدود محلی، ملی و ایدیولوژیکی فراتر می‌رود و خود را به باورها و ارزشهای بین‌المللی نزدیک می‌کند.

شاید پاسخ ساده به این قضیه این باشد که جرمی اتفاق افتاده، مجرم و قربانی آن مشخص است و قوانینی هم وجود دارد که می‌تواند عدالتی را که لازم است برقرار کند. در مقابل دیدگاهی هم وجود دارد که مجرم و قربانی را فقط یک فرد نمی‌بیند و به همین دلیل ضمن کنکاش و تحلیل موضوع، اهمیت اساسی را به پیشگیری از وقوع چنین جنایاتی در آینده می‌دهد. هدف این بحث نگاهی گذرا به دلایل حادثه، دلایل فردی و اجتماعی آن و تاثیرات آن بر روی قربانی یا قربانی و مسبب یا مسببین این جرم و همانطور بررسی تاثیر چنین حادثی بر جامعه ایست که خود به گونه‌ای مسبب و همینطور قربانی آن است.

تحلیل ارائه شده در این بحث بر اساس اخبار و نوشته‌هایی است که در رسانه های داخل و خارج از ایران منتشر شده است و امکان اشتباه در تحلیل آن بدون بهر ه گیری از مصاحبه و مشاهده شخصی امری بدیهی است.

در شکایت اولیه آمنه به دادگاه آمده است که مجید دانشجوی ۱۹ ساله داشکشید برق به وی علاقمند شده و از راههای متعددی سعی در ابراز این علاقمندی خود می‌کند، در محیط دانشگاه، و بعدها در خارج از آن، از طریق تماس تلفنی و همانطور تماس تلفنی مادر مجید و احتمالاً خواستگاری تلفنی که نهایتاً به پاسخ منفی آمنه و خانواده اش منجر می‌گردد. آمنه دلایل رد به درخواست ازدواج مجید و مادرش را بعد از تفاوت زیاد سنتی، تفاوت‌های فرهنگی و خانوادگی ذکر می‌کند.

آمنه ۲۵ ساله از موانع و مشکلات ازدواج با فردی که به گونه‌ای در حال گذار از دوران نوجوانی به جوانی است آگاه است، در عین حال مسایل فرهنگی و خانوادگی را هم به عنوان سدی برای این تقاضا در نظر می‌گیرد.



اما این شخصیت ثمره و نتیجه فرایندهای محیطی و آنچه ما جامعه اش می نامیم هم هست. مجید همه عمر خود را در جامعه ای گذرانده است که خود معجونی از تضادها و تنافضات فرهنگی و اجتماعی است، نابسامانیهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بعنوان عوامل ایجاد استرسها و اضطرابات بر رشد روانی و جسمی اعضا خود تاثیر زیادی داشته است. نزدیک به یک دهه جنگ آشکار با عراق و ادامه فضای جنگی و خشونت آمیز تحت نام حفظ انقلاب اسلامی، حفظ دستاوردهای جنگ تحمیلی و علم کردن دشمنان ریز و درشت داخلی و خارجی، همه و همه می تواند در پاسخ فرد به اضطرابات و استرسهای محیطی تاثیر گذار باشد. ناگفته پیداست که سیاری از توانمندیهای ژنتیکی و روانی ما می تواند بصورت نهان و بدون هیچگونه کارکردی باقی بماند و تا آنزمان که تحریک خارجی یا نیاز روانی آن را به صورت فعل در نیاورد از چگونگی عملکرد آن آگاه نمی شویم. شروع بیماریهای مانند اسکیزوفرنی نوجوانی از همین پدیده تعیت می کند.

آن چه را که به عنوان تجربه، باور، نگرش و حتی آگاهی و اطلاع ما از دنیا پیرامون مان می شناسیم حاصل فعل و انفعالات شیمیائی در بدن انسان است که از سیستم حسی ما شروع می شود و

نهایتاً سیستم ادرارکی ما را شکل می دهد، این فرایندهای چیزی جز یادگیری نیست، این یادگیری می تواند در شکل کلاسیک خود با نشستن در کلاس درس ، در محضر معلم و استاد، و یا با مشاهده یک رویداد و حداده انجام گیرد. بخشی از یادگیری که در روانشناسی امروز آنر بعنوان یادگیری آینینه ای از آن اسم می برند روشی است مانند کپی کردن که در آن فرد قادر است یک رفتار را در ذهن خود بازسازی و تکرار کند. هر اندازه موضوع یادگیری از عناصر قوی تری برخوردار باشد ماندگاری آن و اثرات آن بیشتر خواهد بود. متسافنه خشونت دارای مولفه

نهاییست که ثبات و ماندگاری آن و همانطور تعیت از آن را تضمین می کند. آموزه های دینی و فرهنگی که در طی این سالها با دیدگاه های سیاسی در هم آمیخته شده اند، نه تنها همه فضای فرهنگی و عرصه نوشتاری و گفتاری را احاطه کرده است بلکه فضای تربیتی و آموزشی ما را هم از همان روزهای ورود به مهد کودک و مراحل ابتدایی آموزش در بر گرفته است . در هم آمیختن آن جبهه از دین که بیشتر به جنگ، شهادت، جهاد، دشمنی با کفر، ناموس پرستی، تاکید روز افرون بر نقش مرد مسلمان در نگهبانی و نگهداری شئونات اسلامی، در عین حال که معیار ارزشی تبلیغ شده با آن خود جای سوال دارد ولی توانسته است وابستگی ناهمگونی بین مفاهیم ارزشی، اخلاقی و دینی با همه شیوه های خشونت و پرخاشگری در جامعه بوجود آورده به گونه ای که در خیلی از موقع این مفاهیم ترویج شده به نام مذهب منشا بسیاری از نابسامانیهای خانوادگی و اجتماعی شده است.

تصاویر، مباحث و موضوعات بسیاری از کتب درسی دوره ابتدائی و حتی دوران راهنمایی با رشد روانی و فکری دانش آموزان ایرانی انبساط ندارد. در عین حال که همه این آموزشها، تبلیغات، تغییر نگرشها، و همینطور شرایط خاص دوران جنگ ، فضای نامناسبی را برای رشد روانی، جسمی و جنسی فرزندان این سرزمین بوجود آورده است که اثرات آن در دراز مدت می تواند به طور چشمگیری آزار دهنده باشد.

فضای ارزش گذاری الهی برای جنگ، شهادت و جهاد که می تواند گروهی را بسوی خود جلب نماید و در جهت اهداف خود به خدمت بگیرد به همان

شناخته می شوند. در گروه بعدی کسانی قرار دارند که همان نالمیدی و یاس را ممکن است تجربه کنند ولی به دلیل ساختار شخصیتی شان و ترس از آشکار شدن لایه های نهان درونی شان در میان دایره نزدیک دوستان و آشنايان این احسان خشم و نفرت خود را فرو خورده و تا زمانیکه به میزان انفجار نرسند توان دفاع از خود را بروز نخواهند داد. و اکنون این افراد به مراتب می توانند خطرناک تر از گروه اول باشند آنان را در گروه شخصیت پرخاشگر غیر منفعل قرار می دهد. گروه بعدی کسانی هستند که تحریک بیرونی را در سیستم روانی خود به نحوی ترجمه می کنند که لازم نمی بینند خشم خود را مستقیماً متوجه تحریک کننده اصلی بنمایند و با جابجا کردن هدف پرخاشگری امکان دارد خشم خود را متوجه فضا و محل و شخص دیگری نمایند و بدین وسیله ضمن حفظ اعتماد به نفس آزده خود به آرام کردن سیستم سمپاتیک که وظیفه درگیری و فرار را دریافت کرده است کمک کند.

دسته دیگری از پرخاشگری را می توان به عنوان پاسخ فرد به ترس نام برد، ترس از برهملا شدن حقیقت، ترس از مرگ، ترس از برهملا شدن ضعیف بودن فرد که همگی تعلقات شخصیتی را شامل می شود و فرد را تا نهایت آزار خود و دیگران حرکت می دهد .

یکی از اصلی ترین وجوه یک واقعه که می تواند رفتار فرد را شکل دهد، آن را شکل دهد، آن را کنترل و یا خاموش نماید، موضوع عاقب کار و نتیجه رفتاری است که فرد در مقابل تحریک سیستم سمپاتیک می گیرد. اگر فرد نتواند نتیجه خشم ویرانگر خود را در ک کند، امکان تکرار آن همواره وجود دارد.

در بیشتر تحقیقات روی روانشناسی خشم و عصبانیت ، نقش یک بیماری روانی از نوع اختلالات شخصیت ، یا علایم بیماری روانی شیزوفرنی یا اسکیزوفرنی از نوع پارانویای آن دیده شده است . تلاش فرد بیمار در هر دو صورت تلاش برای برگرداندن کنترلی است که فکر می کنند آن را از دست داده است. به هر اندازه ترس از دست دادن کنترل قوی باشد به همان اندازه هم خشم حاصل از آن می تواند مخرب و آزاردهنده باشد.

یکی از اصلی ترین وجوه یک واقعه که می تواند رفتار فرد را شکل دهد، آن را کنترل و یا خاموش نماید، موضوع عاقب کار و نتیجه رفتاری است که فرد در مقابل تحریک سیستم سمپاتیک می گیرد. اگر فرد نتواند نتیجه خشم ویرانگر خود را در ک کند، امکان تکرار آن همواره وجود دارد. بعضی از عقب مانده گیهای عقلی و روانی که مانع از بلوغ روانی فرد می شود، فرد قادر نیست که نتیجه خشم ، خشونت و پرخاشگری خود را پیش بینی کند و یا اینکه رابطه ای بین محرک اولیه، رفتار و نتیجه رفتار خود پیدا کند.

متسافنه از نحوه رشد وویژه گیهای شخصیتی مجید در دوران رشد روانی، جسمی و جنسی وی اطلاع چندانی در دست نیست با این حال با توجه به نحوه علاقمندی وی به آمنه، روش ابراز عشق ، سماحت وی برای تداوم این رابطه که نشان از علامت وسوس فکری و عملی دارد، تهدید به خودکشی، درگیر کردن خانواده و دوستان در موضوع و تلاش در جهت متمرکز کردن رفتار آنان حول موضوع شخصی، مظلوم نمائی تحریف گونه، خود شیفتگی بیمار گونه و خود محوری بیش از حد و نهایتاً تصمیم به پاشیدن اسید به صورت آمنه بدون فکر کردن به عاقب آن و تنها در راه ارضا نمودن تکانشی درونی و اجباری روانی برای انجام کاری چنان وحشتگار، همگی نشان از ناپختگی شخصیت روانی می جدید در آن مقطع سنی، اختلال شخصیت، و آزردگی روانی با علائم سوطن، توهם و خیال پردازی بیمار گونه را دارد.



نباشد ، میزان خشونت در خانواده و بی احترامی به آزادی اعضا خانواده را می توان با افزایش میزان طلاق در جامعه، افزایش کودکان طلاق، افزایش زنان و مردان مطلقه، فرزندانی که از خانه فرار کرده اند، بجهه هایی که افت تخصیلی دارند مطابقت داد. شکایات زنان از همسرانشان برای اذیت و آزارهای جسمی و روحی بخش عظیم پرونده های موجود در دادگاههای خانواده را تشکیل می دهد. افزایش میزان طلاق و جنایت در جامعه را می توان به راحتی در افزایش میزان زندانیان در زندانهای ایران مشاهده کرد به گونه ای که مستولین سازمان زندانهای کشور از کمبود فضای لازم برای نگهداری زندانیان نام می برند .

اگر چه استانداردی جهانی برای سنجش بهداشت روانی در جامعه جهانی وجود ندارد، ولی بی شک امّار بیمارانی که به خاطر مشکلات روحی و روانی به مراکز درمانی و خدمات روانشناسی مراجعه می کنند خود به گونه ای سطح آسیب پذیری جامعه را در مواجهه با استرسها و اضطرابات محیطی نشان می دهد. این مسئله را نباید فراموش کرد که همه افراد به یک گونه به این ناملایمات محیطی پاسخ نمی دهند، آنچه مسلم است فردی که از پوست روانی محکم تری برخوردار است، و تجربه های کوچک و بزرگ قبلی برخورد با استرسهای محیطی را هم داشته قطعاً پاسخ منطقی تری به مشکلات می دهد.

نکته ای که به گونه ای به بحث ما مرتبط است و در همین بحث آزادی و کرامت انسانی انسان هم می گنجد، نگاه مرد سالارانه به مسائل پیرامون است که می توان گفت به گونه ای معنا دار با میزان پایمال کردن آزادی و کرامت انسانی شهر و زندگان کشورمان مرتبط می باشد. این فرهنگ مرد سالارانه ، نگاه ابزارگونه و وسیله ای به زن دارد و به همین علت حق تصمیم گیری در مورد زندگی زنان و کودکان را برای خود امری بدیهی می داند.

در موضوع مجید به خوبی به تاثیر فرهنگ مرد سالاری بر یک شخصیت آزاده ، با عالیم هذیان و توهمن که خود محصول جامعه ای خشونت زده است بی می بریم، معجونی که میتواند فجایعی به مراتب وحشتناک تر را ایجاد کند .

در بسیاری از جوامع مترقی جهان که سیستمهای آموزشی پیشرفتی و مبتنی بر احترام به آزادیهای فردی دارند، از همان روزهای آغازین مهد کودک یا دوران پیش دبستانی ، کودک دو موضوع را یاد می گیرد، حریم خصوصی و حریم شخصی ، از دایره ای به شعاع و فراخانی دو دست استفاده میکند، به کودک یاد می دهند که بدون اجازه تو هیچ کسی نمی تواند به این حریم وارد شود، به آن دست بزن، و یا تماسی که احساس تو را آزار دهد. به او اطمینان می دهند که قانون از حریم خصوصی و شخصی تو دفاع می کند ، فرد تجاوز گر به این حریم می تواند هر کسی باشد از دوست گرفته تا والدین، فرزندان و یا یک فرد غریبه بیمار. شاید به همین سبب است که میزان احترام به خواست شخصی در این جوامع بیشتر از جوامعی است که به چیز بینانهای اعتقاد ندارند.

اگر مجید احترام به حریم فردی، و خصوصی آمنه را می فهمید، و از کودکی یاد گرفته بود که نباید به حریم دیگران تجاوز کرد شاید برخی از این مشکلاتی که ذکر کردیم پیش نمی آمد.

حادثه اسید پاشی ، شباهتهای حادثه با دیگر شکلهای انتقام گیری

اندازه هم می تواند برای دیگرانی که در این فضا رشد می کنند و نمی خواهند جزئی از این سیستم باشند مضر باشد. طبیعت و سرشت فردی که اسلحه بدست می گیرد جنگ کردن ، درگیر شدن، زخمی کردن ، اعمال خشونت و حتی کشتن یک فرد دیگر است، تعیین دادن این طبیعت به همه مردمانی که در یک سرزمین زندگی می کنند، چه تحت نام دفاع ، چه تحت نام بسیج یا اسامی غیر متعارف نظامی همه آمیخته کردن دو طبیعت و سرشت انسانی است که نهایتاً در خدمت این ایده است که هر فرد می تواند دست به خشونت ببرد اگر به امر کنند یا اگر او بنا به ضرورتی آن را لازم بداند.

قوایین جزائی کشور هم که تحت عنوان قانون جزائی و کیفری اسلامی باید در ایجاد امنیت و عدالت در جامعه و جلوگیری از وقوع جرم فعلیت کند، خود به گونه ای چشمگیر به ترویج و آموزش خشونت پرداخته اند. سالهای است که خطر آسیب رساندن به مردمان یک سرزمین جنگ زده حتی آنان که در جنگ مستقیماً درگیر نبوده اند از سوی جامعه شناسان و روانشناسان ذکر شده، و بر ضرورت برخورد جدی برای بازیافتن بهداشت روانی جامعه پیشنهاداتی ارائه گردیده است، ولی با کمال تأسف و به دليل

اینکه مسئولینی که باید به بهداشت روانی جامعه بیندیشند خود محصول این جامعه خشونت زده اند، هیچگاه قادر به ایجاد فضای آرام در کشور نخواهند بود.

شاید این سوال مطرح شود که چرا جز عده ای معذوب مانند مجید، نمونه های دیگری نمی بینیم که به گونه ای تأیید کننده تحلیل ما از یک جامعه خشونت زده، جنگ زده و درگیر با مسائل شدید روحی و روانی باشد.

به باور من پاسخ به این پرسش چندان مشکل نیست، صفحه حوادث روزنامه ها هیچگاه بیان

کننده شرایط واقعی حوادث در جامعه آماری نبوده است. هر سیستم اجتماعی و فرهنگی برای خود استانداردهایی دارد که همه چیز را با ترازوی آن می سنجند. مقایسه سیستمهای آموزشی و تربیتی در جوامع مختلف به خوبی می تواند تفاوت های معناداری را با استاندارهای قابل قبول روانشناسان و جامعه شناسان و حتی حقوق دانان نشان دهد.

زمانی که به پدیده ای مانند انسان می نگریم صرفنظر از آنکه چه زنگ، زبان ، مذهب و ملیتی دارد ، به وجه مشترکی باید نگاه کنیم که آن آزادی و حرمت انسانی فرد است، حال آن فرد فرزند ما، والدین ما، همسر ما، دوست ما، همسایه و همسه ری ماست، هر چند واستگاههای سبیل یا نسبی می تواند برای ما حق یا اولویتی را بوجود بیاورد اما این واستگی نباید آزادی و حرمت انسانی آن فرد را به خطر بیندازد. انواع آزار و اسیبهای فردی که تحت عنوان خشونت از آن نام برده میشود همه از یک اصل تبعیت میکند که چگونه فردی آزادی و کرامت انسانی فرد دیگری را به خطر انداخته است روانشناسان انواع آزارهای فردی را که می شود به گروه و حتی جامعه تعیین داد را به چهار گروه تقسیم می کنند. آزارهای جسمی، آزارهای روحی و عاطفی، آزارهای جنسی و هر گونه بی توجهی که میتواند خود موجب آزار فرد دیگری شود. حال اگر ما با هر توجیهی یکی از این شیوه های آزار را به فرد دیگری تحمیل کنیم ، آزادی و کرامت انسانی وی را پایمال کرده ایم، حال اگر سیستم حقوقی ما بر این اساس پایه گذاری شده باشد که از آزادی و کرامت انسانی انسان دفاع می کند قطعاً باید در مقابل آن خشونت بایستد. در تأیید وضعیت اسفبار بهداشت روانی جامعه شاید نیاز به کنکاش زیادی

نحوه نگرش ما نسبت به آن موضوع است. مولفه های احساسی و عاطفی می تواند سیر تحلیل داده ها را نیز به نفع خود تغییر دهنده. به عنوان مثال هر اندازه اطلاعات متفاوت با آنچه که شما در مورد دوست صمیمیتان در فکر دارید به شما داده شود تا زمانیکه شما آن کشش عاطفی را به او دارید از او جدا نمی شوید. روند تغییر نگرش زمانی صورت می پذیرد که فرد مولفه های عاطفیش آسیب دیده باشد. در مورد انتقام هم موضوع چنین است که کرامت انسانی و حرمت انسانی وی از سوی فرد یا گروهی شکسته شده است، حال یا مستقیماً یکی یا چند شکل از آزارهای فردی، آزار جسمی، عاطفی، جنسی و یا سهل انگاری را تجربه کرده است و این فشار روانی باید کاهش یابد. شاید رواندرمانی، مشاوره و گفتگو در باره موضوع به کاهش تنش کمک کند که اینحال در بعضی از افراد این آزدگی روانی آنچنان قوی است که نیاز به تحریک شدید سیستم حسی، عاطفی و بالطبع ادراکی دارد. فرزندی که انتظار محبت و مهر را از والدین خود دارد، اما از آنها کتک می خورد، حرمت انسانی وی آزده شده است، این کودک می تواند همین احساس خود را به خیلی چیزهای دیگر که دارای عناصر همشکلی هستند تعیین بدهد. والدین منشا امنیت، آرامش، ولذت هستند، ولی اسیب دیدن از سوی آنان می تواند به احساس امنیت و آرامشی که در آینده معلم، دوست، همسر و حتی مسئولین انتظامی می توانند بدنهند سراپت کند.

همانطور که ذکر شد شاید سیستم ادراکی فرد می تواند تعبیری دیگرگونه از موضوع بدهد. مجید ۱۹ ساله ای که در فضای ایران گنج زده و خشن زندگی کرده است، اکنون خود را دلیسته آمنه می بیند، چون عاشق اوست، فکر می کند که آمنه هم باید عاشق او باشد، او در خیال خود برای هر بهانه آمنه پاسخی یافته است و هنگامیکه دنیای تخیلات بیمار گونه اش شکسته می شود، احساس می کند که کنترل دنیای خیالیش را فرد دیگری به عهده گرفته است. آنچه که می تواند او را به تعادل روانی برساند اسیب رساندن به بخشی از شخصیت او باشد، او در خیال خود برای هر بهانه آمنه پاسخی یافته است و هنگامیکه دنیای تخیلات بیمار گونه اش شکسته می شود، احساس می کند که کنترل دنیای خیالیش را فرد دیگری به عهده گرفته است. آنچه که

می تواند او را به تعادل روانی برساند اسیب رساندن به بخشی از شخصیت و تعلقات آمنه است که دقیقاً مرتبط با سیستم حسی اوست، و آن هم صورت آمنه است.

چهره همواره در پدیده انتقام گیری به عنوان یکی از اهداف فرد انتقام گیر مطرح بوده است. چهره معرف یک شخص است، مرکز تماس و در برگیرنده بیشترین گیرنده های حسی یک فرد است، چشم، گوش، دهان، طعم و مزه و حتی سیستم درک گرما، سرما و فشار در آن ناحیه وجود دارد، صورت روز و رود به اجتماع است و با آن فرد در جامعه شناخته می شود. استفاده از ماسک چهره زمانی شناخته شد که فرد برای مخفی شدن از آن استفاده می کرد. بیشترین کشش روانی و یا بی علاقه گی می تواند از طریق چهره منتقل شود و بیشترین علایم عاطفی از جمله شادی، لذت، خشم و بی تقاضا را هم می توان با نگاه به صورت پیدا کرد. صورت خود می تواند نشان آزادی و سطح آزادی فرد باشد، مگر نه اینست که در جوامعی زنان را وادار به پوشاندن صورت و یا روپند می کند.

وجوه تشابه و تضاد

وظایف مسئولین انتظامی و پلیس در مواجهه با این رویدادها در وهله اول باید بر اساس پیشگیری از وقوع رویداد باشد. برابر اظهارآمنه وی از تهدیدات مجید پلیس را مطلع کرده است ولی پلیس انتظامی این موضوع را جدی تلقی نکرده است. در امریکا قانونی وجود دارد که بر اساس آن پلیس را موظف می کند که هر تهدید به مرگ را و حتی تهدید به خود کشی را جدی تلقی نماید. روانشناسان، روانپژوهان و مددکاران اجتماعی بر اساس قانونی که به تاراسوف معروف است موظف به گزارش کردن تهدید به مرگ به افراد ذیربط و ماموران انتظامی هستند.

سیستم روانی انسان بر اساس تلاش برای ایجاد یک تعادل روانی در زندگی شکل گرفته است. هنگامیکه تحریکات بیرونی این تعادل درونی را بر هم می زند همه سیستم اعصاب، غدد و ادرارکی انسان بکار می افتد تا این تعادل را مجدداً برقرار کند. سیستم روانی همگام از مکانیزمهای هم برای کاهش تنش روانی استفاده می کند که ما به آن مکانیزمهای دفاعی می گوئیم، هر اندازه سیستم روانی فرد تجربه بهتری در بکار بردن این مکانیزمها که عمدتاً ناخود آگاه است داشته باشد فرد زودتر می تواند به این تعادل روانی برگردد. فرد بصورت آگاهانه نیز می تواند به این رسیدن به این تعادل کمک کند، مانند استفاده از شیوه های مختلف آرامش آموزی که مستقیماً در سیستم عصبی پاراسپاتیک انسان کمک می رساند.

همانطور که در بخش قبلی به آن اشاره شد، بیشتر یادگیریهای ما در محیط اجتماعی و بر اساس روشهای مشاهده، الگو برداری و روش کپی کردن یا یادگیری آینه ای صورت می پذیرد، در عین اینکه همه یافته سیستم حسی، همه اطلاعات شنیداری، دیداری، و غیره در سیستم پیشرفتۀ تری که سیستم ادراکی است ترجمه، تحلیل و بازیافت می شود و در نهایت پس از خروج از همه فیلترهای ادراکی محصولی خارج می شود که شاید با با بسیاری از قوانین و ساختارها و هنجرهای جامعه هماهنگی نداشته باشد. انتقام و انتقام گیری حاصل فرایندی است که در سیستم ادراکی فرد و حتی جدای از داده های حسی فرد است.

خبرار رسانه های بین المللی هر روزه خبر از کشتارهای جمعی، ترورهای گروهی، یافتن گورهای دسته جمعی، تروریستی که خود را منفجر میکند، جنوسایید گروهی، قتل عام دست جمعی زندانیان و معذلات قبیله ای و طایفه ای که هنوز هم در هر گوشۀ از این جهان یافت می شود. این مباحث بخش عظیمی از فعالیت روزنامه نگاران، مدافعان حقوق بشر، وکلا، روانشناسان، جامعه شناسان و حتی سیاستمداران را در بر میگرد. چرا فرد دست به انتقام می زند. چه عناصر و مولفه هایی در انتقام است که فرد با انجام آن به نوعی آرامش آمی می رسد. همانطور که ذکر شد رفتار آدمی بر اساس کاهش تنش و رسیدن به لذت شکل گرفته است، هر گاه به هر دلیلی این موضوع به تاخیر بیفتد فرد برای رسیدن به آن تلاش می کند. عناصر تشکیل دهنده یک رفتار، اطلاعات، یا داده ها، عواطف و احساس و



می شناسند و می ستایند. امکان حضور در مجتمع ملی و بین المللی را یافته است، کتابی در دست چاپ و سناپریوئی برای تبدیل شدن به یک فیلم.

آمنه خیلی در حال انجام یک به یک تلاش هائی است که برای نجات حرمت نفسیت پاید انجام دهد، حتی به زبان آناتی تبدیل شده است که خود چون وی قربانی جنایاتی اینچنین بوده اند.

کلام آخر اینکه دلایل این حادثه را نباید در آمنه و مجید خلاصه کرد، شاید آنان نه اولین و نه آخرین افرادی هستند که آزادی خود را از دست می دهند. باید نهادهای جامعه ای را که در آن چنین حوادثی رخ می دهد به چالش کشید، نمودهای خشونت را از زندگی روزانه فرزندان این مژ و بوم زدود، نهادهای حقوقی و جزائی کشور را در جهت حمایت از عدالت اجتماعی و حمایت از آزادی و کرامت انسانی سوق داد. چه بسا بیش از همه نیاز به کنار گذاشتن فرهنگهایی است که منشا بسیاری از بیماریها و نابسامانی های جامعه است.

مستقل با اعتماد به نفسی بالا بوده است و هم اینک هم ما آن را در رفتار و عشق او به زندگی می بینیم اکنون معلولیتی پیدا کرده است که به او هویتی متفاوت بخشیده است. شدت آسیب های این سانحه تنها به افرادی امیتلا به اختلال استرس بعد از حادثه این سانحه در مجاورت، مشاهده و حتی تضاد با موضوع حادثه قبل بازسازی است و شاید نه به همان شدت حادثه بلکه به گونه ای آزاد دهنده میین آن باشد.

آمنه با تعقل خود که باید آنرا ستود و آنرا نشانه پختگی شخصیتی وی داشت، از آن چه سیستم قضائی در پیش پای وی می گذارد یعنی قصاص چشم پوشی می کند و همین سیستم قضائی را هم که بر اساس آموزه های اسلامی حقوق برابر را به زن نمی دهد به چالش می کشد. وی اکنون در تلاش برای بدست آوردن آزادی و کرامت انسانی خود تلاش می کند. آنچه را که انتقام بیمار گونه مجید برای او در نظر گرفته بود را هم به چالش کشیده است، او بیش از هر زمانی در جامعه مطرح شده است، شاید بیشتر وجدانهای آگاه ایران او را

خط صلح

در ایران اسلامی زنان همه آزادیشان از ابراز وجودشان در ملاعما، در قرص صورتشان است، می توانند با آن تا هر اندازه که به اصطلاح مجاز تشخیص داده شده است دخل و تصرف کرد. حال می توان تصویر کرد که انتقام از یک زن را می توان با گرفتن صورت وی به نهایت رساند. همه آزادی یک زن را از او گرفت،

همانطور که در بالا به آن اشاره شد انتقام گیری حاصل یک تحلیل غلط ادراکی از داده هاییست که فرد از دنیای پیرامون و برای رسیدن به تعادل روانی می گیرد. و این اختصاص به ملت و فرهنگ خاصی ندارد، با این حال این ادراک بیمار گونه می تواند بخشی از فرهنگ و سنت یک جامعه گردد و در این حال است که می تواند خطرناک باشد.

آمنه قربانی اصلی این ماجرا، بیشترین آسیب روانی و عاطفی و جسمی را متحمل شده است، همه آنچه را که در خصوص آسیب رساندن به صورت ذکر کردیم در مورد او صدق می کند. آزادی و کرامت انسانی وی بشدت آسیب دیده است. او که فردی توانا و

آن چه بر «آن ها» گذشت

نامه سرگشاده شیرین بهرامی نوا

آفای بزرگیان!

شیرین بهرامی نوا، خواهر «آمنه» در نامه ای به مقاله‌ی «آمنه بهرامی و آن دو قطره ایید» امین بزرگیان پاسخ گفت و از «آن چه» بر آمنه و خانواده اش رفته بود نوشت. این نامه سرگشاده را از رادیو زمانه، در این شماره خط صلح عینا آورده ایم.

ظلم را بر سر و صورت خود می بینند. اگر جهت جدب مخاطب نوشهاید مسئله دیگری است.

آیا شما تضمین می کنید، اگر مجید موحدی بدون قصاص آزاد شد، خواهر من و خانواده ما و من که شاکی اولیه بودم در امان خواهیم بود؟ شما درمان آمنه را که خانواده موحدی هیچ بخشی از آن را نبرداختند و زحمت تهیه پولش را هم به خود تحمل نکردنده به شکل واقعی و جدی نمی بینید؟ شما می دانید هر عمل آمنه با وجود تخفیفها چقدر هزینه برداشته است؟ هر عمل، دو الی هفت هزار بیروت. به آن اضافه کنید هزینه انواع داروها و پمادها و

شما از دور در حال تماشای جریانی هستید که اصلاً درک و فهمش برای تان دشوار است؛ فقط خواندهاید. «جرم» را در کتاب می بینید و از تاثیر آن بر زندگی، توانایی، سرنوشت و به طور کلی آینده، درکی ندارید. سخن گفتن چه زیبا و ساده است و عمل کردن چه دشوار. اگر به جای خواهرم بودید جز قصاص نمی خواستید. کما این که او به حبس ابد راضی است؛ اما به عملی شدن آن امیدوار نیست. پس بهتر می بینند دست دراز مردسالار و مغدور مجید را با قصاص از تجاوز و آسیب مجدد به او کوتاه کند.

در ضمن، آمنه نه «ناموس» مجید بوده و هست و نه دیگری؛ حتی پدرش و برادرانش. پدرم همیشه از این الفاظ دوری می کرد و ما را با اندیشه برابری و دور از تعصبات، ناموس و هر آن چه جامعه مردسالار علاقه مند به نام‌گذاری آن است تربیت کرده. ما آموختیم به

«کرامت انسانی» خود و دیگری احترام بگذاریم. لغت «ناموس» شما برایم تهوع آور و مشمیزکننده است. متأسفم که اینگونه سخن می گویم. اینها امروز در فرهنگ لغت لمپن‌ها یافت می شوند نه در اذهان زنان و مردان آزاداندیش که در پی آزادی و آزادگی رنج می برند و رد پای جهل و ظلم را بر سر و صورت خود می بینند. اگر جهت جدب مخاطب نوشهاید مسئله دیگری است.



کنم که از جملات مایوس‌کننده در برابر آمنه و مادر و پدر و خواهر و برادران کوچک‌ترم خودداری کنند، نمی‌دانید چه رنجی بردم. نمی‌دانید که وقتی مردم با دیدن آمنه نوج‌نوج راه می‌انداختند و با وجود نگاه تند من هنوز به ایجاد رعب و وحشت ناشی از همین حرکت به ظاهر ساده در دل خواهرم در راهروهای بیمارستان «لبافی نژاد» ادامه می‌دادند، دلم فرو می‌ریخت و با حرکات دست و گاه آمرانه، آنان را که نمی‌شناخته‌شان به سکوت فرا می‌خواندم؛ چه رنجی می‌بردم از این همه التهاب و هیجان‌های یک‌سره منفی.

یادم می‌آید روزی که برادرم بعد از سه ماه دوری از خانه و خدمت در اطراف شیراز، بی‌خبر به خانه آمد تا غافل‌گیری‌مان کند، چه بد غافل‌گیر شد. برادر دیگر که در شوک و سکوت ناظر بود و نایاورانه فقط نگاه می‌کرد. صحیحی که پلک آمنه افتاده بود و چشم سوخته بیرون مانده بود و مادر و برادرم در جایشان بی‌حرکت مانده بودند، هیچ یک از ما جرئت نداشتمیم به چشم آمنه دست بزنیم؛ می‌ترسیدیم چشم سوخته هر آن بیرون بربیزد؛ ولی کسی باید جرئت می‌کرد و پلک را بالا می‌کشید و روی چشم می‌گذاشت و من این کار را کردم و هنوز هم دلم از یادآوری آن لحظه و لحظه‌های مشابه و گاه بدتر و وخیم تر می‌لرزد. برای پرسش‌های برادرم که می‌پرسید چرا مثل مرغ پرکنده دور خودش می‌خرخید و تاب می‌خورد و ایستادن و نشستن را تاب نمی‌آورد، هیچ جوابی نداشتم؛ و چه خوب که آمنه نبود تا گریه دست جمعی ما چهار خواهر و برادر را ببیند. او رفته بود برای پانسمان و بعد از آن گریه بود که ما قول دادیم جلوی آمنه صبور باشیم و او را بخندانیم و امیدوار کنیم.

حال شما ساده‌انگارانه به «قضاؤت» نشسته‌اید؟ این حق را از کجا آورده‌اید؟

کرم‌ها را، آن هم چندبار در طی روز، روزی که آمنه به تنها‌یی برای دوش‌گرفتن رفت و کاسه چشم‌ش را خالی یافت و غش کرد، شما کجا بودید؟

آمنه قوی است؛ بسیار قوی. جلوی ما نه گریه کرد نه ناله، نه شکایت. همیشه به همه دلداری داد. حقش نیست که به انتقام‌جویی و سنگدلی متهمن شود و قضاؤت ناعادلانه و سرخوانانه جهت بذل توجه به دیگری. وقتی از موضوعی سخن می‌گویید اول بسیار فکر کنید. این قصه نیست. حقیقتی است که واقع شده و سرنوشت و زندگی ما را واژگون کرده است. پرستاری شبانه‌روزی، انتظار و دلواپسی همیشگی بدتر شدن اوضاع جسم و جانش، محو شدن چشم و ابرو و گونه و از فرم افتادن لب و گونه و این پرسش همیشگی از من که الان خیلی زشتم؟ و من چه داشتم بگوییم به خواهکم. راست یا دروغ یا تعارف؟ تا به حال جای من بوده‌اید که از زیبایی خود و سلامت خود شرمگین شوید؟ نه! اما من هر روز خجالت کشیده‌ام که زیبایی معمولی ام را دارم، که هنوز می‌بینم و خواهر کوچک‌ترم نمی‌بینند. احساس گناه و خجالت و شرمندگی کرده‌ام سال‌ها.

وقتی خواهرم می‌پرسد کسی یا اتفاقی یا فضایی، چه شکلی یا چگونه است، از درد به خودم می‌پیچم. وقتی هنگام راه رفتن به در و دیوار می‌خورد و هر که به او تنہ می‌زند عذر می‌خواهد که نمی‌بیند، من رنج می‌برم اما سکوت می‌کنم. وقتی تنها و سرگردان- در اویل که سعی داشت با عصا راه ببرود- می‌ماند، دنیا بر سرم آوار می‌شود و دلم می‌خواهد نباشم و محو شوم؛ اما شاهد اینها نباشم. شما از رنج حرف می‌زنید و ما آن را بردۀ‌ایم.

وقتی با همه ادبی که آموخته بودم مجبور بودم با دیگران تند برخورد

الف. ر

«حق» مقابله به «مثل»

می‌آورند:

- قصاص بازدارنده نیست.
مخالفین قصاص با مقایسه آماری کشورهای اجرا کننده حکم اعدام، مثل ایران و آمریکا با کشورهای بدون اعدام مثل اروپا و عنوان این مطلب که قصاص تاثیری در کاهش جرم نداشته و اضافه کردن این که حتی در کشورهایی که این مجازات انجام می‌شود آمار قتل بالاتر است به رد حکم قصاص می‌پردازند. در واقع این استدلال به رابطه شخصی بین مجرم و قربانی نپرداخته و جرم را در سطح اجتماعی بررسی می‌کند.

- قصاص به چرخه خشونت در جامعه دامن

و اراده مجرم را کم رنگ می‌سازد.
فحوای کلام من اما بازدارنده قصاص نیست بلکه پیرامون «حق» می‌گردد. «حق فردی». «حق فردی انتقام». با این اندیشه که جامعه نمی‌تواند به بهانه حفظ خود حقی از حقوق فرد را نقض کند. در ابتدای مقاله لازم است روشن کنم مدنظرم از قصاص، تنها قصاصی است که در برابر جنایتی با نقشه از پیش تعیین شده و در حالت تعادل روانی مجرم صورت می‌گیرد و شامل جرائم تصادفی یا حاصل از جنون آئی یا دائمی نمی‌شود. دو دیگر این که این مقاله به دلیل وجود احتمال بی‌گناهی متهم از منظر دفاع به قصاص نمی‌نگردد بلکه نسبت به این مسئله نظر ممتنع دارد و صرفاً به یادآوری حق فردی قربانی می‌پردازد.
مخالفین قصاص چهار دلیل زیر را برای رد قصاص

قرار بود گلوله که در تن ناصرالدین نشست، خونی بر زمین جاری شود که نهال حکومت قانون را در ایران بارور کند. روش‌نگر ایرانی هواخواه ترور، نمی‌دانست چرخ خشونتی را به حرکت در می‌آورد که تا صد و اندی سال بعد هم گریبان مملکتش را رها نخواهد کرد. امروز اما روش‌نگر ایران از خشونت می‌هراسند و سمفونی عدم خشونتی را می‌نوازند که گویی هر آسیب شناسی خشونت گریزی یا صحبت از انتقام به عنوان یک حق، ساز ناکوکی است که عظمت سمفونی و آینده بی خشونت مملکت را هدف گرفته است.

عموم دلایل مخالفین قصاص هم ریشه در این هراس از خشونت دارد. مخالفتی که غالباً انگشت اتهام را به سوی جامعه گناهکار هدف می‌گیرد



به نظر می رسد غیر از استدلال آخر، بقیه موارد موارد به بررسی قصاص در سطح اجتماعی از سه منظر بازدارنده نبودن، ترویج خشونت و مسئولیت جامعه می پردازند. مخالفین قصاص با آوردن یک تذکره که به مجازات نباید به مثابه انتقام نگریست از حق طبیعی قربانی در انتقام می گذرند. در حالی که جامعه (آدم های دیگر به علاوه یک سری ساختارها و ذهنیات و سنن) نمی تواند حقوق فردی را به نفع بقا یا بهبود خود مصادره کند و بدون شک حق مقابله به مثل در سطح فردی از جمله همین حقوق است، هر چند در نهایت ممکن است به ضرر جامعه تمام شود. در اینجا حق انتقام تا آخرین مرافق خود که حق انتقام در تجاوز، قتل، نقص عضو، اسیدپاشی و ... است مدد نظر من می باشد، هر چند پرواضح است که وظیفه جامعه در این زمینه فرهنگ سازی و آموزش بنیادی و در صورت وقوع جرم تشویق به بخشش یا مجازات های جایگزین است اما زمانی که این تشویق، از یک موج رسانه ای و خواست شدید افکار عمومی به ساز و کارهای حقوقی برای سلب حق انتقام قربانی یا بازماندگان او تبدیل می شود، این نه از مسئولیت پذیری جامعه در مقابل وقوع هر جرمی که از خودخواهی و میل به بهبود وضعیت آن نشأت می گیرد. شاید بهتر باشد مخالفین عصبانی قصاص، قبل از اظهار نظر دوباره لحظه ای چشم هایشان را روی هم بگذارند و خود را در وضعیت قربانی تصور کنند.

که آیا شرایط قصاص مهیاست یا نه و در صورت پافشاری قربانی به اجرای قصاص به اجرای آن می پردازد. در واقع انحصار خشونت در دست دولت، به معنای عدم اعمال خشونت نیست. قانون شرایط اعمال خشونت را تعیین خواهد کرد و قصاص را نیز در این شرایط جای خواهد داد. به دیگر سخن، فلسفه حق انحصاری دولت در اعمال خشونت، ناشی از گذراز وضع طبیعی جان لاک به جامعه مدنی است و قصاص، زمانی که با تایید و نظارت قانون صورت گیرد بازگشتی به سوی وضع طبیعی نیست.

- همواره احتمال بی گناهی متهم وجود دارد.

در عالم انسانی احتمال خطا همواره وجود دارد و در مورد قصاص این خطا بازگشت ناپذیر است. به باور نگارنده این استدلال قوی ترین استدلال مخالفین قصاص است و آن قدر مهم و خطیر است که برای جلوگیری از این احتمال اشتباه لغو کل احکام قصاص توجیه پذیر است. به نظر می رسد احداث یک ساز و کار قدرتمند از قوی ترین وکلا و حقوق دانان در کنار حضور مددکاران و دیگر متخصصان برای محکمه های مربوط به قصاص و طولانی کردن زمان اجرای حکم می تواند تا حد زیادی از احتمال اجرای حکم غلط بکاهد. همین یک عامل است که نگارنده را از یک مدافع قصاص به هیات یک ممتنع در آورده است.

زده و موجب افزایش خشونت می شود.

این استدلال نیز به بررسی جرم در سطح اجتماعی می پردازد و آورندگان این استدلال، در ذم دامن زدن به فعل قبیح به وسیله دولت سخن می رانند.

- قصاص مجازات شخصی مجرم است، در حالی که جامعه نیز در ارتکاب جرم مسئول بوده است.

آورندگان این گزاره، از نتایج بسط استدلالشان غافلند. بسط این گزاره با نقض اختیار آدمی برابر است. در واقع تاثیر عواملی چون ژنتیک، جغرافیا، نظام آموزشی، ساختارها، محیط و طبقه اجتماعی انکار ناپذیر است اما دخیل دانستن این عوامل الزاما به جبرگاری نمی انجامد. در صورتی که فرد به قوه اختیار و تصمیم نهایی انسان باور داشته باشد پر واضح است که «مسئولیت نهایی» را به عامل انسانی خواهد داد. بار دیگر تاکید می کنم بحث من به مواردی محدود می شود که مجرم در سلامت روانی کامل بوده و جرم با نقشه از پیش تعیین شده صورت گرفته باشد.

- قصاص ناقض انحصار خشونت در دستان دولت است.

در واقع این استدلال بیشتر به یک مغایطه می ماند، چرا که در نهایت قانون تشخیص می دهد

**برای تماس، دریافت نشریه در ایران،
هرگونه انتقاد و پیشنهاد، ارسال مطالبات
و همکاری لطفا با آدرس ایمیل
peaceline.journal@hrai.info
یا شماره تلفن ۰۲۱۰۱۴۶ (۰۲۱) +۱ تماس بگیرید.**



توزيع رایگان در ایران

